

میانہ ۲

۱۳۸۵

حمید ابراہیمی

به نام خدا

درس اول

پرسشهای پیش از خواندن

- ۱- راه خانه تا مدرسه را چطوری می رفتید؟
- ۲- دوست داشتید چطوری این راه را بروید؟
- ۳- آرزوهای دوران کودکی تان چه بود ؟
- ۴- وقتی که بزرگتر شدید ، آرزوهایتان چه قدر عوض شدند ؟

واژگان و عبارات ها

مجبور بودن	اسم کسی را نوشتن	یاد ... آمدن
کاش	دوان دوان	مخصوصا
اصلا	چرخ	عوض
تازه	پريدن	راجع به
احتیاج داشتن به چیزی / کسی	به درد خوردن	قطب
بال	به شوخی	پهن
عبور کردن	گذشتن	پرواز کردن
	جلو کسی / چیزی را گرفتن	رد شدن
عقاب	کبوتر	گنجشک
گاهی	همان طور که ...	سنجاقک
پله	یک بار	توی
جوی آب	راستی که	هوا
	بی این که	بال زدن

اگر می توانستم ...

از وقتی که یادم می آید , از وقتی که اسمم را توی کلاس اول دبستان اسد آبادی نوشتند , مجبور بودم راه دراز بین خانه و مدرسه را روزی دو بار و بعضی وقتها چهار بار پیاده بروم و گاهی که دیر می شد , مجبور بودم تمام این راه را بدوم.

بیشتر وقت ها ، مخصوصا آن روزهایی که مجبور بودم دوان دوان خودم را به مدرسه برسانم ، با خودم فکر می کردم : کاش عوض این پاها ، دو تا چرخ داشتم تا می توانستم هم زودتر به مدرسه برسم ، هم کمتر خسته بشوم ! کاش اصلا همه آدمها عوض این پاها چرخ داشتند !

یک بار وقتی راجع به این موضوع با برادر بزرگم ، که به دبیرستان می رفت ، صحبت کردم ، خندید و گفت : ”اگر آدم به جای پا چرخ داشته باشد ، آن وقت چطور از پله ها بالا برود؟ چطور از جوی آب بپرد؟ و چطور فوتبال بازی کند؟ تازه مردمی که توی قطب ، روی برف و یخ زندگی می کنند ، چرخ به چه دردشان می خورد؟ آنها بیشتر از هر چیز به اسکی احتیاج دارند.“

گفتم : ”کاش آدم ، هم دو تا پا داشت ، هم دو تا چرخ ، و هم دو تا پای پهن و دراز مثل چوب اسکی !“

برادرم به شوخی گفت : ” اما از همه اینها بهتر ، ”بال“ است.“

گفتم : ”راستی که اگر آدم بال داشت ، چه کارها که می توانست بکند ! می توانست پرواز کند و از روی خانه ها بگذرد ، می توانست پرواز کند و از روی شهرها عبور کند ، می توانست پرواز کند و از روی کوه ها و دریا ها رد شود ، بی اینکه هیچ چیز جلو راهش را بگیرد : مثل گنجشک ، مثل کبوتر ، مثل عقاب.“

برادرم گفت : سناچک از همه اینها بهتر است ، چون که می تواند همانطور که بال می زند ، وسط زمین و هوا بایستد و نیفتد.

تمرینات درک مطلب

- با توجه به متن بالا کدام جمله زیر درست و کدام نادرست است؟
 - ۱- پسر هر روز مجبور بود راه بین خانه و مدرسه را بدود.
 - ۲- پسر آرزو می کرد که به جای پاهایش دو تا چرخ داشته باشد.
 - ۳- برادرش از آرزوهای پسر خنده اش گرفت.
 - ۴- اسکی بیشتر از چرخ به درد مردم قطب می خورد.
 - ۵- برادرش گفت عقاب از همه پرندگان بهتر است.

• در متن ، منظور از واژه ”اینها“ که زیر آن خط کشیده شده است ، چیست؟

• جمله زیر برابر با کدام گزینه است؟

اگر آدم بال داشت ، چه کارها که می توانست بکند !
الف - اگر آدم بال داشت ، چه کارهایی می توانست بکند؟
ب - اگر آدم بال داشت ، کارهای زیادی می توانست بکند.
پ - اگر آدم بال داشت ، هیچ کاری نمی توانست بکند.
ت - اگر آدم بال داشت ، کار مهمی نمی توانست بکند.

• در جمله زیر ، واژه "هیچ چیز" برابر با کدام گزینه است؟
آدم با بال می توانست پرواز کند و از روی دریاها و کوهها رد شود ، بدون این که هیچ چیز جلو راهش را بگیرد.

الف - هیچ
ب - هر چیزی
پ - چیزی
ت - همه چیز

• در جمله زیر واژه "همانطور که" برابر با کدام گزینه است؟
سجاقک همانطور که بال می زند ، می تواند بین زمین و هوا بایستد و نیفتد.

الف - مانند
ب - بعد از این که
پ - وقتی که
ت - قبل از این که

• واژه هایی که زیر آنها خط کشیده شده است ، برابر با کدام گزینه است؟
۱- گاهی مجبور بودم با پدرم به مدرسه بروم.

الف - هرگز
ب - بعضی وقتها
پ - همیشه
ت - هر روز

۲- او عوض کتاب خودش ، کتاب من را برداشته بود.

الف - به جای
ب - با
پ - بعد از
ت - غیر از

۳- کاش اصلا همه آدمها به جای پا ، چرخ داشتند.

الف - هرگز
ب - هیچ وقت
پ - همیشه
ت - به طور طبیعی

• به پرسشهای زیر پاسخ کامل دهید.

۱- پسر روزی چند بار راه بین خانه و مدرسه را می رفت؟

۲- پسر چرا می خواست به جای پاهایش دو تا چرخ داشته باشد؟

۳- برادرش وقتی که صحبت های پسر را شنید، چه گفت؟

۴- چرا به نظر برادرش بال از همه چیز بهتر است؟

۵- چرا سنجاقک از همه پرندگان بهتر است؟

تمرینات واژگان

• جاهای خالی را با گزینه مناسب پر کنید.

۱- همه کتابها، کتابهای داستانی ام را خیلی دوست دارم.

الف - مخصوصا ب - تازه پ - عوض ت - راجع به

۲- او با معلمش پرواز پرندگان صحبت کرد.

الف - بنابراین ب - چون پ - راجع به ت - به جای

۳- پاهای او است، نه باریک.

الف - طولانی ب - بلند پ - بیشتر ت - پهن

۴- مردمی که در زندگی می کنند، تقریبا همیشه لباسهای گرم می پوشند.

الف - روستا ب - قطب پ - کنار دریا ت - شهر

• واژگان زیر را در جاهای خالی مناسب بنویسید.

چرخ های - به شوخی - بال - همانطور که - عوض - اصلا

- ۱- او غذا می خورد , تلویزیون تماشا می کند.
- ۲- من به او گفتم که بعضی پرنده ها سرعتشان از هواپیما بیشتر است.
- ۳- او درس خواندن , بازی می کند.
- ۴- آنها همه چیز را فراموش می کنند.
- ۵- رضا یکی از دوچرخه اش را تعمیر کرد.
- ۶- هر پرنده ای دو دارد و با آنها پرواز می کند.

• مصدر های زیر را در جاهای خالی بنویسید (هر جا لازم است , مصدر را تغییر دهید).

یاد آمدن - نوشتن - جلو گرفتن - مجبور بودن - پریدن - احتیاج داشتن
- پرواز کردن - به درد خوردن - رد شدن

- ۱- او هر روز در مغازه پدرش کار کند , چون پدرش تنها است .
- ۲- ما برای درس خواندن به کتاب
- ۳- من که قبلا این چیزها را به تو گفته ام .
- ۴- پدرم اسم مرا در مرکز آموزش زبان فارسی
- ۵- هیچ کس مرا و من خیلی راحت وارد آن ساختمان شدم.

- ۶- او از جوی آب , ولی کفش هایش خیس شدند.
- ۷- من و دوستم پرندگان را تماشا می کردیم.
- ۸- هنگامی که از خیابان , مواظب ماشین ها باشید.
- ۹- چرخ مردم قطب , برای آنها اسکی بهتر است.

• واژگان هم خانواده زیر را در جاهای خالی بنویسید (هر جا لازم است , واژه را تغییر دهید).

- دویدن - بدو - دونده - دوان دوان - دو
۱- گاهی مجبور بودم راه بین خانه تا مدرسه را

- ۲- چرا آهسته راه می روی , زود باش !
- ۳- او در ورزش دو و میدانی در رشته صد متر سرعت مسابقه می دهد.
- ۴- او خودش را به خانه رساند و کتاب را به پدرش داد.
- ۵- این در این مسابقات شرکت نمی کند.

دستور

• کاش / ای کاش / کاشکی

سه واژه بالا برای آرزو کردن استفاده می شوند :

الف) اگر موضوع آرزو مربوط به زمان حال / آینده باشد , در این صورت زمان فعل جمله , حال التزامی خواهد بود ؛ مثال :

پدرم یک ماه دیگر از مسافرت برمی گردد.

کاش پدرم زودتر از مسافرت برگردد.

حال التزامی

- در این نوع جمله های آرزویی , امکان تحقق یافتن آرزو وجود دارد , چون مربوط به زمان آینده است .
- کاش (حال / آینده) + حال التزامی
- کاش (حال / آینده) + حال التزامی + تا + حال التزامی

ب) اگر موضوع آرزو مربوط به زمان گذشته باشد , در این صورت زمان فعل جمله , گذشته استمراری / گذشته دور خواهد بود ؛ مثال :

او از حرفهای دیروز من خیلی ناراحت شد.

کاش دیروز آن حرفها را به او نمی گفتم / نگفته بودم .

گذشته استمراری / گذشته دور

- در این نوع جمله های آرزویی , امکان تحقق یافتن آرزو وجود ندارد , چون زمان گذشته بر نمی گردد.
 - کاش (گذشته) + گذشته استمراری / گذشته دور + تا + گذشته استمراری
 - کاش دیروز زود خسته نمی شدم تا می توانستم بیشتر به پدرم کمک کنم .
- گذشته استمراری

تمرین

• جمله های زیر را مانند مثال کامل کنید.
تو خیلی بهتر از من شنا می کنی , کاش من هم می توانستم مثل تو شنا کنم.

- ۱- آنها خیلی آزادی دارند , کاش
- ۲- رضا اتاقش را تمیز می کند , کاش
- ۳- تو خیلی پرکار و فعال هستی , کاش
- ۴- شغل تو خیلی پردرآمد است , کاش
- ۵- او خیلی خوب فارسی حرف می زند , کاش
- ۶- برادرت خیلی خوب رانندگی می کند , کاش
- ۷- دوستم خیلی پولدار است , کاش
- ۸- خواهرت خیلی خوب آشپزی می کند , کاش
- ۹- معلمم خط خیلی زیبایی دارد , کاش
- ۱۰- او خیلی خوب فوتبال بازی می کند , کاش

• جمله های زیر را مانند مثال با "کاش , تا....." کامل کنید.
آن روز هوا سرد شد , به همین خاطر من نتوانستم به پدرم کمک کنم. کاش آن روز هوا سرد نمی شد / نشده بود تا من می توانستم به پدرم کمک کنم.

۱- آن روز آرام کار کردم , به همین خاطر نتوانستم کارم را به موقع تمام کنم. کاش

۲- آن روز دیر به مدرسه رسیدم , به همین خاطر نتوانستم به کلاس بروم. کاش

۳- آن روز پولهایش را گم کرد , به همین خاطر نتوانست برای مادرش هدیه بخرد. کاش

۴- آن روز هوا ابری بود , به همین خاطر نتوانستیم در دریا شنا کنیم. کاش

۵- آن روز باران می آمد , به همین خاطر نتوانستند فوتبال بازی کنند. کاش

۶- آن روز سرما خورده بودم , به همین خاطر نتوانستم در جشن تولد دوستم شرکت کنم .
کاش

۷- آن روز تصادف کرد , به همین خاطر نتوانست زود به اداره برسد . کاش

۸- آن روز دوستم مریض شده بود , به همین خاطر ما نتوانستیم به کوه برویم . کاش
.....

۹- آن روز حال خوب نبود , به همین خاطر نتوانستم در مهمانی شرکت کنم . کاش
.....

۱۰- آن روز خیابان خیلی شلوغ بود , به همین خاطر نتوانست سر قرارش حاضر شود .
کاش

• جمله های زیر را مانند مثال بازنویسی کنید.
معلمی بهترین شغل است.

- معلمی از همه شغل ها بهتر است.

۱- سرطان بدترین بیماری است .

۲- روز مادر بهترین روز است.

۳- کار بهترین تفریح است.

۴- گل سرخ زیباترین گل است.

۵- درس تاریخ جالب ترین درس است.

• جمله های زیر را مانند مثال بازنویسی کنید.
فصل بهار از همه فصل ها قشنگ تر است.

- بهار قشنگ ترین فصل است.

۱- فصل تابستان از همه فصل ها گرمتر است.

۲- شب یلدا از همه شب ها طولانی تر است.

۳- شنا از همه ورزش ها بهتر است.

۴- اروپا از همه قاره ها سبز تر است.

۵- طلا از همه فلزها گرانت تر است.

- بعد از "بدون این که / بی این که" فعل جمله معمولاً "حال التزامی" است. جمله های زیر را مانند مثال بازنویسی کنید. او صبحانه نخورد. او به مدرسه رفت.
- او بدون این که صبحانه بخورد ، به مدرسه رفت.
- ۱- آنها خداحافظی نکردند . آنها از این جا رفتند.
- ۲- ما مشورت نکردیم . ما این کار را انجام دادیم.
- ۳- او دندانهایش را مسواک نمی زند. او می خوابد.
- ۴- تو چیزی نگفتی . تو ما را ترک کردی.
- ۵- آنها غذا نخوردند. آنها مهمانی را ترک کردند.
- ۶- ما آدرس سینما را نپرسیدیم . از رضا خداحافظی کردیم .
- ۷- او ورزش نمی کند . خودش را لاغر کرده است .
- ۸- من در خانه را قفل نکردم . از خانه خارج شدم .
- ۹- آنها لباس گرم نپوشیده اند . به کوه رفته اند .
- ۱۰- او درس نخوانده بود . او امتحان داد .

• بدون + اسم / ضمیر / مصدر / اسمی که معنی مصدر داشته باشد .

- جمله های زیر را مانند مثال بازنویسی کنید . او صبحانه نخورد . او به مدرسه رفت . او بدون خوردن صبحانه ، به مدرسه رفت .

۱- آنها خداحافظی نکردند . آنها از این جا رفتند.

۲- ما مشورت نکردیم . ما این کار را انجام دادیم.
۳- او دندانهایش را مسواک نمی زند. او می خوابد.

۴- تو چیزی نگفتی . تو ما را ترک کردی.

۵- آنها غذا نخوردند. آنها مهمانی را ترک کردند.

۶- ما آدرس سینما را نپرسیدیم . از رضا خداحافظی کردیم .

۷- او ورزش نمی کند . خودش را لاغر کرده است .

۸- من در خانه را قفل نکردم . از خانه خارج شدم .

۹- آنها لباس گرم نپوشیده اند . به کوه رفته اند .

۱۰- او درس نخوانده بود . او امتحان داد .

• متن زیر را کامل کنید.

آن روز ساعت زنگ نزد و من دیر از خواب بیدار شدم ، به همین خاطر با عجله لباسهایم را پوشیدم و به مدرسه رفتم. من فراموش کرده بودم تکلیف هایم را بردارم ، به همین خاطر معلمم فکر کرد که من تکلیف هایم را ننوشته ام ، بنابراین مرا از کلاس بیرون کرد. همچنین فراموش کرده بودم به گلها آب بدهم . عصر هم دیر از مدرسه برگشتم . وقتی به اتاقم رفتم ، دیدم گلها پژمرده شده اند . با خودم گفتم : ”کاش

• انشایی بنویسد و در آن آرزوهای دوران بچگی تان را با آرزوهای نوجوانی و آرزوهای کنونی تان مقایسه کنید.

آرزوهای دوران مدرسه

دبستان که می رفتم ، آرزوهای عجیب زیادی داشتم . مثلاً خیلی دوست داشتم جادوگر شوم و با جارو پرواز کنم . دلم می خواست بروم توی کتابهای قصه و پری ها را ببینم . وقتی بزرگتر شدم و به دوره ی راهنمایی رسیدم ، آرزو داشتم ماشین زمان داشته باشم تا به گذشته بروم و با خودم که بچه بودم ، حرف بزنم . دوست داشتم به آینده بروم و خودم را ببینم که چه کاره شده ام ، کجا زندگی می کنم ، ازدواج کرده ام یا نه و غیره . فکر کردن به آینده و گذشته برایم خیلی جالب بود .

وقتی در دبیرستان بودم ، آرزوهایم واقعی تر شده بودند. مثلاً آرزو داشتم به آمریکا بروم ، چون به موسیقی و سینمای آمریکا خیلی علاقه داشتم و می خواستم در آمریکا ادامه ی تحصیل بدهم .

به نظر من آرزوهای عجیبی که در دوره ی دبستان داشتم ، مثل رویا و امید بودند . در آن زمان که به این آرزوها فکر می کردم ، خیلی لذت می بردم . الان می دانم که آن آرزوها غیرواقعی هستند ، ولی باز هم بعضی وقت ها دوست دارم به آن آرزوهای عجیب فکر کنم .

• تکلیف

۱- متن را چند بار بخوانید.

۲- متن را خلاصه کنید .

پرسشهای پیش از خواندن

- ۱- تاکنون چیزی را گم کرده اید که از گم کردن آن خیلی ناراحت شده باشید؟
- ۲- در دوران بچگی گم شده اید؟
- ۳- وقتی که یک بچه گم می شود ، چه کار باید بکند؟
- ۴- در ایران گم شده اید؟
- ۵- تاکنون چیزی را (مثلا کیف پول ، ساعت و.....) پیدا کرده اید؟ با آن چه کار کردید؟
- ۶- به نظر شما وقتی که کسی چیزی را پیدا می کند ، با آن چه کار باید بکند؟

واژگان و عبارت ها

گمردرد	دواخانه	غروب
موقع	دفعه	محلّه
کسی را سرگردان کردن	چیزی را گم کردن	دوا
.....	چیزی نمانده بود / است که	نانوایی
دکان	کسی افتادن	چشم کسی به چیزی / کسی افتادن
توی	دیوار به دیوار	همسایه
با خوشحالی	به طرف	کشاورزی
چیزی را تعریف کردن برای کسی	پروانه	تعجب کردن از چیزی
شاخک	مورچه	زنبور
جایی را روشن کردن	سر در	کوچه
تاریکی	پر نور	چراغ
غیر از	گریه گرفتن	جلو

یک روز نزدیک غروب رفتم دواخانه دکتر شفا تا برای مادر بزرگم دواي گمردرد بخرم.

جای دواخانه کمی از محله ما دور بود و من قبلاً یک دفعه با پدرم به آنجا رفته بودم. موقع برگشتن راه را گم کردم. اول از چند نفر راه را پرسیدم، اما آنها هم بلد نبودند و بیشتر مرا سرگردان کردند. وقتی که هوا تاریک شد، دیگر چیزی نمانده بود که گریه ام بگیرد، اما همان موقع جلو دکان نانوايي چشمم به آقای خیری افتاد. آقای خیری همسایه دیوار به دیوار منزل ما بود و مادرم می گفت که توی اداره کشاورزی کار می کند. به طرفش دویدم و باخوشحالی سلامش کردم. اول کمی تعجب کرد، اما وقتی فهمید که راه خانه مان را گم کرده ام، دستم را گرفت و مرا به خانه رساند. آقای خیری در راه برایم تعریف کرد که: پروانه ها، زنبورها و مورچه ها روی سرشان شاخک هایی دارند که با آنها می توانند راهشان را پیدا کنند. بعضی از پرنده ها، حتی بدون داشتن شاخک می توانند از یک طرف دنیا به آن طرف دنیا بروند و گم هم نشوند.

با خودم فکر کردم: کاش من هم مثل پروانه ها و مورچه ها شاخک داشتم! وقتی به کوچه خودمان رسیدم، چراغ سردر خانه مان را دیدم که کوچه را روشن کرده بود. با خودم گفتم: کاش آدم غیر از شاخک، یک چراغ پر نور هم در یک جایی از بدنش داشت تا توی تاریکی می توانست جلو آدم را روشن کند.

تمرینات درک مطلب

• با توجه به متن کدام یک از جمله های زیر درست و کدام یک نادرست است؟

- ۱- پسر می خواست برای مادر بزرگش دارو بخرد.
- ۲- خانه پسر از محله شان دور بود.
- ۳- پسر قبلاً چند بار به داروخانه رفته بود.
- ۴- او راه دواخانه را گم کرده بود.
- ۵- آقای خیری همسایه پسر بود.
- ۶- پروانه ها با شاخک هایشان می توانند راهشان را پیدا کنند.
- ۷- بعضی از پرندگان، بدون شاخک می توانند راهشان را پیدا کنند.
- ۸- چراغ سردر خانه شان، خانه شان را روشن کرده بود.

• در جمله های زیر، واژه ای که زیر آن خط کشیده شده است، برابر با کدام گزینه است؟

۱- قبلاً سه دفعه به آن جا رفته بودم.

الف - هفته ب - بار پ - وقت ت - موقع

۲- موقع برگشتن راه را گم کردم.
الف - مکان ب - به شرط پ - هنگام ت - در صورت

۳- آنها راه را بلد نبودند و بیشتر مرا سرگردان کردند.
الف - آنها گیج بودند. ب - آنها مرا گیج کردند.
پ - آنها گیج شدند. ت - بیشتر آنها راه را بلد نبودند.

• به پرسشهای زیر پاسخ کامل بدهید.
۱- پسر چرا بیشتر گیج شد؟

۲- آقای خیری چه کمکی به پسر کرد؟

۳- بعضی از حشرات چگونه راهشان را پیدا می کنند؟

۴- به نظر پسر، داشتن چراغ در یک قسمتی از بدن آدم چه فایده ای دارد؟

تمرینات واژگان

• جمله های زیر را با انتخاب گزینه مناسب کامل کنید.
۱- وقتی آقای خیری را دیدم، دویدم.
الف - با او ب - برایش پ - به خاطرش ت - به طرفش

۲- آقای خیری اداره کشاورزی کار می کرد.
الف - به ب - در پ - از ت - تا

۳- آقای خیری راه همه چیز را برایم تعریف کرد.
الف - در ب - از پ - تا ت - با

۴- پروانه ها با که دارند , می توانند راهشان را پیدا کنند.
الف - پاهایی ب - چراغ هایی پ - شاخک هایی ت - سرهایی

۵- این چراغ است و به راحتی همه جا را روشن می کند.
الف - سردر ب - تاریکی پ - پرنور ت - جایی

• با واژه های زیر جاهای خالی را کامل کنید.

موقع - اول - کشاورزی - چراغ های - پرنور - تاریکی - سردر - جلو
- کمردرد

۱- آنها از می ترسند.

۲- ما برگشتن از مسافرت , تصادف کردیم.

۳- اتوبوس یک ماشین بنز ایستاده بود.

۴- او برای درمان پیش دکتر متخصص رفت.

۵- اضافی خانه تان را خاموش کنید.

۶- این چراغ خیلی است , چشم آدم را می زند.

۷- آنها با هم مسابقه دادند , بعد به یک رستوران رفتند.

۸- یکی از شغل های پایه ای هر کشور است.

۹- او روی تابلو دکانش نوشته بود : " فروشگاه ورزش "

• با مصدرهای زیر جاهای خالی را پر کنید (هر جا لازم است , مصدر را تغییر دهید).

گم کردن - سرگردان کردن - چشم افتادن - تعریف کردن - تعجب کردن -
روشن کردن - بلد بودن - گریه گرفتن

۱- خورشید همه جا را و تا دوردست ها کوهها دیده می شدند.

۲- آنها با کامپیوتر بازی کنند.

۳- آنها به من آدرس اشتباه دادند و حسابی مرا

۴- ما از قبول نشدن رضا در امتحان خیلی , چون او خیلی درس خوانده بود.

۵- همانطور که داشتیم ساندویچ می خوردم , به ماشین رضا

۶- او از دیدن این تصادف وحشتناک

- ۷- او برایمان که چگونه خانه اش را پیدا کرده است.
 ۸- او دسته کلیدش را و حسابی عصبانی بود.

• با واژه های هم خانواده زیر جمله های زیر را کامل کنید.
 خوشحال شدن / بودن - خوشحال - خوشحالی - با خوشحالی

- ۱- او به خاطر قبول شدن در امتحان بود.
 ۲- ما خیلی که تو به سر کار قبلی ات برگشته ای .
 ۳- آنها از برنده شدن در این مسابقات خیلی
 ۴- او دوستش را صدا کرد.
 ۵- آدم معمولاً می خندد یا حداقل لبخند می زند .
 ۶- او با این که است ، ولی مثل آدم های غمگین است .

روشن کردن - روشن - روشنایی

- ۱- من با کبریت همه شمع ها را تا مادرم آنها را فوت کند.
 ۲- چراغ اتاقش بود ، ولی هیچ کس در اتاق نبود.
 ۳- چراغ قوه ای که در دستش بود ، فقط جلو پایش را
 ۴- در همه چیز دیده می شود ، اما در تاریکی باید با دستهایمان چیزی را پیدا کنیم .
 ۵- اتاق او به خاطر شمع هایی است که روشن کرده است .

دستور

- بعد از جمله " چیزی نمانده است / بود (که) " به معنی " نزدیک است / بود (که) " ، معمولاً فعل به صورت " حال التزامی " می آید.
 مثال : چیزی نمانده بود که گریه ام بگیرد.

تمرین

- با توجه به مثال ، به پرسشهای زیر پاسخ دهید.
 مثال : تصادف کرد؟
 - نه ، ولی چیزی نمانده بود تصادف کند.

- ۱- رضا خوابش برده است ؟
- ۲- دستت سوخت ؟
- ۳- سرش شکست ؟
- ۴- مسابقه را بردند؟
- ۵- از روی درخت افتادی؟
- ۶- دیر به اداره رسیدی؟
- ۷- غذا سوخت ؟
- ۸- ماشینش را فروخت ؟
- ۹- با دوستش دعوا کرد؟
- ۱۰- سیگار را ترک کرد؟

• برای + مصدر / اسمی که معنی مصدر دارد .

• با توجه به مثال , جمله های زیر را بازنویسی کنید.

مثال : او برای این که دارو بخرد , مجبور شد به چند داروخانه سر بزند .
او برای خریدن دارو , مجبور شد به چند داروخانه سر بزند .

۱- آنها برای این که خانه بخرند , ماشینشان را فروختند.

۲- شما برای این که در امتحان قبول بشوید , باید هر روز درس بخوانید.

۳- من برای این که سلامتی ام را حفظ کنم , هر روز ورزش می کنم .

۴- تو برای این که با دیگران دوست شوی , باید با ادب باشی.

۵- آنها برای این که به موقع بیدار شوند , شب زودتر می خوابند.

۶- شما برای این که رانندگی یاد بگیرید , باید به کلاسهای آموزش رانندگی بروید.

۷- تو برای این که دوستانت را ببینی , این همه راه را تا شیراز رفتی؟

- ۸- او برای این که در رشته مهندسی قبول شود ، خیلی تلاش کرد.
- ۹- او برای این که سخنرانی کند ، خیلی تمرین کرد.
- ۱۰- آنها برای این که راه را پیدا کنند ، روی درخت ها علامت گذاشتند.
- با توجه به مثال ، جمله های زیر را بازنویسی کنید .
- مثال : او برای این که دارو بخرد ، مجبور شد به چند داروخانه سر بزند .
او مجبور شد به چند داروخانه سر بزند ، تا / که دارو بخرد .
- ۱- آنها برای این که بتوانند خانه بخرند ، ماشینشان را فروختند.
- ۲- شما برای این که بتوانید در امتحان قبول بشوید ، باید هر روز درس بخوانید.
- ۳- من برای این که سلامتی ام را حفظ کنم ، هر روز ورزش می کنم .
- ۴- تو برای این که بتوانی با دیگران دوست شوی ، باید با ادب باشی.
- ۵- آنها برای این که به موقع بیدار شوند ، شب زودتر می خوابند.
- ۶- شما برای این که رانندگی یاد بگیرید ، باید به کلاسهای آموزش رانندگی بروید.
- ۷- تو برای این که دوستانت را ببینی ، این همه راه را تا شیراز رفتی؟
- ۸- او برای این که در رشته مهندسی قبول شود ، خیلی تلاش کرد.
- ۹- او برای این که بتواند سخنرانی کند ، خیلی تمرین کرد.
- ۱۰- آنها برای این که بتوانند راه را پیدا کنند ، روی درخت ها علامت گذاشتند.

• موقع + اسم / مصدر / اسمی که معنای مصدر دارد .

• با توجه به مثال , جمله های زیر را بازنویسی کنید.

مثال : موقعی که تلویزیون تماشا می کردم , با دوستم هم صحبت می کردم.

- موقع تماشای تلویزیون , با دوستم هم صحبت می کردم.

۱- موقعی که کار می کند , آواز هم می خواند .

۲- موقعی که سیگار می کشد , فکر هم می کند.

۳- موقعی که حرف می زند , دور و بر را هم نگاه می کند.

۴- موقعی که درس می خوانم , به موسیقی کلاسیک هم گوش می کنم.

۵- موقعی که تکلیف هایم را انجام می دهم , غذایم را هم می خورم.

۶- چرا موقعی که صحبت می کنی , چشمهایت را می بندی؟

۷- چرا موقعی که راه می رود , با خودش حرف می زند؟

۸- موقعی که می خندد , چشمهایش پر از اشک می شود.

۹- موقعی که صحبت می کند , سرفه می کند.

۱۰- موقعی که به خانه برمی گشتم , مغازه ها را هم تماشا می کردم.

تلفن همراه

دو سال پیش برای دیدن عمویم از آنکارا به شهر قونیه رفتم . وقتی به آن جا رسیدم ، از اتوبوس پیاده شدم و سوار اتوبوس دیگری شدم . می خواستم به عمویم تلفن بزنم ، به همین خاطر دستم را توی جیبم بردم تا تلفن همراهم را بردارم ، ولی تلفن در جیبم نبود . جیب های دیگرم را با دقت گشتم ، ولی هیچ اثری از تلفن نبود . آن وقت فهمیدم تلفن را در اتوبوس قبلی جا گذاشته ام .

خیلی مشکل داشتم ، چون نه خانه ی عمویم را بلد بودم و نه شماره ی تلفن خانه ی عمویم را که توی تلفن همراهم بود ، از بر بودم . نگران شده بودم . نمی دانستم چه کار کنم . کمی بعد به فکرم رسید که به همسرم زنگ بزنم و شماره ی تلفن عمویم را از او بپرسم . همین کار را کردم و مشکلم حل شد ، اما نتوانستم تلفن همراهم را پیدا کنم .

- متن را چند بار بخوانید.
- متن را خلاصه کنید .

پرسشهای پیش از خواندن

- ۱- در دوران مدرسه کاری کرده اید که معلمان از دستتان ناراحت شود؟
- ۲- در دوران مدرسه هم کلاسی های شما کاری کرده اند که معلم آنها را از کلاس اخراج کند؟
- ۳- شما تا حالا تقصیر را به گردن کسی انداخته اید؟ کسی تا حالا تقصیر را به گردن شما انداخته است؟

واژگان و عبارات ها

اتفاق افتادن	از یاد رفتن	تازه
ناگهان	قورباغه	درشت
فتر	یکراست	پس افتادن
پهن شدن روی چیزی	دنبال چیزی / کسی افتادن	هیاهو
جایی را روی سر گذاشتن	ناظم	غیظ
مثل برق	اوضاع	چیزی را پاشیدن
انار	سرخ	علت
مشغول کاری شدن	بازجویی کردن از کسی	معلوم
حادثه	نتیجه	قسم خوردن به چیزی / کسی
شهادت دادن	در آمدن از جایی	به گوش کسی فرو نرفتن
تقصیر داشتن	از جایی سر در آوردن	عاقبت
راستی که	از جایی بیرون کردن	چیزی را از جایی در آوردن
کسی را از جایی بیرون کردن	غصه	فکر کسی را خواندن
پیشانی	چیزی را نشان دادن	

کلاس دوم دبستان که بودم ، یک روز اتفاق بدی برایم افتاد ، اتفاقی که هیچ وقت از یادم نمی رود. تازه رفته بودیم سر کلاس و خانم معلم می خواست درس فارسی را شروع کند. وقتی داشتم در کیفم را باز می کردم تا کتابم را در بیاورم ، ناگهان یک قورباغه درشت مثل

فتر از کیفم پرید وسط کلاس و یکر است رفت جلوی پای معلم ایستاد. خانم معلم از ترس پس افتاد و پهن شد روی زمین.

بچه ها دنبال قورباغه افتادند و کلاس را گذاشتند روی سرشان. آقای ناظم از شنیدن هیاهوی بچه ها مثل برق خودش را به کلاس ما رساند و وقتی آن اوضاع را دید، از غیظ مثل انار سرخ شد. فوراً یک نفر را فرستاد آب بیاورد و توی صورت خانم معلم بپاشد. بعد مشغول بازجویی از بچه ها و پیدا کردن علت حادثه شد.

نتیجه معلوم بود: همه شهادت دادند که قورباغه از کیف من در آمده و به بیرون پریده. من هم همین را گفتم، اما هر چه قسم خوردم که: "هیچ تقصیری ندارم"، به گوش آقای ناظم فرو نرفت که نرفت. راستی که خودم هم نمی دانستم قورباغه چطور توی کیف من رفته و از آنجا سر در آورده بود. عاقبت نه تنها از کلاس، بلکه از مدرسه بیرونم کردند.

آن شب دلم پر از غصه بود. از برادرم پرسیدم:

"آخر چطور آقای ناظم نفهمید که من راست می گویم؟"

برادرم گفت:

"آقای ناظم از کجا می توانست بفهمد که تو دروغ نمی گویی؟"

همانطور که تلویزیون تماشا می کردم، گفتم:

"کاش آدم چیزی مثل صفحه تلویزیون روی پیشانیش داشت که فکرش را نشان می داد،

آن وقت می شد فهمید که چه کسی راست می گوید و چه کسی دروغ."

اگر آقای ناظم می توانست فکر مرا بخواند، می فهمید که راست می گویم و مرا از مدرسه

بیرون نمی کرد.

تمرینات درک مطلب

• با توجه به متن کدام جمله درست و کدام نادرست است؟

۱- پسر الان آن اتفاق را فراموش کرده است.

۲- خانم معلم بیهوش شد.

۳- خیلی قبل از این که این اتفاق بیافتد، معلم درس را شروع کرده بود.

۴- آقای ناظم خیلی سریع خودش را به کلاس رساند.

۵- یک قورباغه فتری از کیف پسر بیرون پریده بود.

۶- آقای ناظم خیلی عصبانی شده بود.

۷- پسر گفت که قورباغه از کیف او بیرون نپریده است.

۸- آقای ناظم حرفهای پسر را باور نکرد.

۹- پسر هم از کلاس اخراج شد هم از مدرسه .

• واژه یا واژه هایی که زیر آنها خط کشیده شده است , برابر با کدام گزینه است؟

- ۱- نازه رفته بودیم سر کلاس و خانم معلم می خواست درس را شروع کند.
الف - هنوز سر کلاس نرفته بودیم . ب - همچنین به کلاس رفته بودیم.
پ - چند دقیقه بود که کلاس شروع شده بود. ت - اولین کلاس بود.

۲- بچه ها کلاس را گذاشته بودند روی سرشان .

- الف - خیلی سرو صدا می کردند. ب - از کلاس بیرون رفته بودند.
پ - وارد کلاس شده بودند. ت - ساکت شده بودند.

۳- آقای ناظم از غیظ مثل انار سرخ شد.

- الف - عصبانیت ب - خجالت
پ - شرمندگی ت - خستگی

۴- هر چه قسم خوردم که تقصیری ندارم , فایده ای نداشت.

- الف - هر چیزی ب - هر قدر پ - همه چیز ت - آنچه

۵- هر چه گفتم , به گوش آقای ناظم فرو نرفت که نرفت.

- الف - آقای ناظم حرفهای من را نشنید. ب - آقای ناظم به حرفهای من گوش نکرد.
پ - آقای ناظم حرفهای من را باور نکرد. ت - آقای ناظم به حرفهای من توجه نکرد.

۶- من نمی دانستم قورباغه چطور از توی کیف من سر در آورده بود.

- الف - قورباغه چطور توی کیف من رفته بود.
ب - قورباغه چطور سرش را از کیف من در آورده بود.
پ - قورباغه چطور از توی کیف من بیرون پریده بود.
ت - قورباغه چطور سرش را توی کیف من کرده بود.

• به پرسشهای زیر پاسخ کامل بدهید.

۱- خانم معلم چرا بیهوش شد؟

۲- آقای ناظم چرا به سرعت خودش را به کلاس رساند؟

۳- چرا آقای ناظم حرفهای پسر را باور نکرد؟

تمرینات واژگان

• جاهای خالی را با گزینه درست کامل کنید.

۱- داشتم تلویزیون تماشا می کردم که برق رفت.
الف - فوراً ب - عاقبت پ - ناگهان ت - به زودی

۲- پدرم وقتی را دید ، عصبانی شد و برادرم را کتک زد.
الف - هیاهو ب - اوضاع پ - غیظ ت - بازجویی

۳- او خیلی تمرین کرد و در مسابقه برنده شد.
الف - عاقبت ب - زودی پ - ناگهان ت - تازه

۴- فهمیدی که محمود از مسافرت برگشته است؟
الف - چرا ب - از کجا پ - چه ت - با چه

۵- کاش به جشن تولدش می رفتیم ، حتماً از دیدن من خوشحال می شد.

الف - تا ب - اگرچه پ - در این صورت ت - بلکه

• با واژگان زیر ، جمله های زیر را کامل کنید.

درشت - فنر - هیاهو - غیظ - یگراست - حادثه - علت - غصه

۱- او محل را به پلیس نشان داد.

۲- آنها دنبال حادثه گشتند ، ولی بی فایده بود.

۳- این سوسک آزادانه در آشپزخانه حرکت می کرد.

۴- بچه ها معلم را خیلی اذیت کردند . او از توی کلاس راه می رفت و با صدای بلند بچه ها را نصیحت می کرد.

۵- او از این که مادرش او را ترک کرده بود ، خیلی غمگین بود و غم و
وجودش را فرا گرفته بود.

۶- مردم با شادی و پیروزی تیمشان را جشن گرفته بودند.

۷- او مثل روی اسب پرید و به سرعت از آنجا دور شد.

• با مصدرهای زیر ، جمله های زیر را کامل کنید . (هر جا لازم است ، مصدر را تغییر دهید).

یاد رفتن - دنبال افتادن - مشغول شدن - بازجویی کردن - شوخی کردن -
ثابت کردن

۱- پلیس از همسایه ها تا علت حادثه را پیدا کند.

۲- بچه ها گوسفند ها و به کوهستان رفتند.

۳- او نتوانست حرفهایش را ، بنابراین به ۵ سال زندان محکوم شد.

۴- ما که به گلها آب بدهیم ، دو روز بعد همه آنها پژمرده شدند .

۵- آنها جمع کردن وسایلشان

• با واژگان هم خانواده زیر ، جمله های زیر را کامل کنید. (هر جا لازم است ، واژه را تغییر دهید).

شهادت دادن - شهادت - شاهدان - شاهد بودن - مشاهده کردن

۱- آنها به عنوان این حادثه باید به دادگاه بروند.

۲- ما در کویر چیزهای عجیبی را که تاکنون ندیده بودیم.

۳- آنها که این مرد را در محل دعوا دیده اند.

۴- ما کارهای خلاف او ، ولی چیزی به پلیس نمی
گفتیم ، چون می ترسیدیم.

۵- شما برای دادگاه معتبر نیست ، چون در آن موقع حال شما
خوب نبوده است.

تقصیرات - مقصر - تقصیر داشتن - تقصیر

۱- او نیست ، من این کار را کرده ام.

- ۲- تو بود که شیشه شکست.
- ۳- او همه را به گردن احمد انداخت.
- ۴- من , رضا پولها را گم کرده بود.
- ۵- باز هم مثل همیشه همه به گردن من افتاد.

قسم - قسم خوردن - قسم دادن

- ۱- من او را به جان مادرش , آن وقت او راستش را گفت .
- ۲- به خدا من پولها را برنداشته ام .
- ۳- او به جان خودش , ولی ما حرفش را باور نکردیم.

اتفاق - اتفاقی - به طور اتفاقی - اتفاق افتادن

- ۱- وقتی که زلزله , ما همه خوابیده بودیم.
- ۲- من از آنجا رد می شدم که چشمم به این کیف افتاد.
- ۳- این یک خاطره غم انگیز برای من است.
- ۴- مسائل در زندگی فراوان است.

دستور

- جمله های زیر را مانند مثال به یک جمله موصولی تبدیل کنید.

پولها را گم کردم. پولها را از پدرم گرفته بودم.
پولهایی را که از پدرم گرفته بودم , گم کردم.

۱- به داروخانه رفتیم . داروخانه کمی از محله ما دور بود.

۲- جلو دکان نانوائی چشمم به آقای خیری افتاد. آقای خیری همسایه دیوار به دیوارمان بود.

۳- پروانه ها روی سرشان شاخک هایی دارند. آن ها با شاخک ها می توانند راهشان را پیدا کنند.

۴- چراغ سر در خانه مان را دیدم. چراغ کوچه را روشن کرده بود.

۵- روز جمعه با دوستانم کوهنوردی کردیم. دوستانم از شهرهای دیگر به تهران آمده بودند.

۶- مجبور شدم مدرسه را ترک کنم. مدرسه را خیلی دوست داشتم.

۷- او همه ی چیزها یادش آمد. او همه ی چیزها را قبلا فراموش کرده بود.

۸- آقای خیری همسایه ماست. آقای خیری در اداره کشاورزی کار می کند.

۹- دستم زخمی شده بود. او دستم را گرفت.

۱۰- روز بعد جمعه بود. روز بعد با دوستانم به کوه رفتیم.

• جملات زیر را مانند مثال با ”گذشته ناتمام“ بازنویسی کنید.

مشغول تماشای تلویزیون بودم که تلفن زنگ زد.

داشتم تلویزیون تماشا می کردم که تلفن زنگ زد.

۱- مشغول تماشای مغازه ها بود که چشمش به آقای خیری افتاد.

- ۲- مشغول کار بود ند که زلزله اتفاق افتاد.
- ۳- مشغول باز کردن کیفش بود که معلم او را صدا کرد.
- ۴- مشغول دعوا کردن بودند که آقای ناظم سر رسید.
- ۵- مشغول بازجویی از بچه ها بود که برق رفت.
- ۶- مشغول تماشای فیلم بود که خوابش برد.
- ۷- مشغول بازی با دوستانمان بودیم که برف شروع به باریدن کرد.
- ۸- مشغول دوچرخه سواری بود که چشمش به یک مار بزرگ افتاد.
- ۹- مشغول شنا در دریا بودیم که یک کوسه به ما حمله کرد.
- ۱۰- پرندگان مشغول پرواز در آسمان نیلگون بودند که صیاد به سوی آنها شلیک کرد.

- جملات زیر را مانند مثال بازنویسی کنید.
- وقتی داشتم تکلیف هایم را می نوشتم ، برق رفت.
- داشتم تکلیف هایم را می نوشتم که برق رفت.
- ۱- وقتی داشتم به طرف خانه می رفتم ، یکی از دوستان قدیمی ام را دیدم.

- ۲- وقتی داشت آدرس را می پرسید , باران شروع شد.
- ۳- وقتی داشت داستان را برای بچه ها تعریف می کرد , یکی از بچه ها شروع به گریه کرد.
- ۴- وقتی خانم معلم داشت درس می داد , کیف یکی از دانش آموزان روی زمین افتاد.
- ۵- وقتی داشت کتابش را از کیفش در می آورد , ناگهان قورباغه ای درشت از کیفش بیرون پرید.
- ۶- وقتی بچه ها داشتند قورباغه را دنبال می کردند , ناگهان ناظم وارد کلاس شد.
- ۷- وقتی ناظم داشت از یکی از بچه ها بازجویی می کرد , معلم به هوش آمد.
- ۸- وقتی داشت بی گناهی اش را به آقای ناظم ثابت می کرد , ناصر وارد دفتر مدرسه شد.
- ۹- وقتی داشتم جریان را برای آقای ناظم تعریف می کردم , چشمم به ناصر افتاد.
- ۱۰- وقتی داشتم رانندگی می کردم , ناگهان یکی از لاستیک هایم پنچر شد.

• جملات زیر را مانند مثال ها بازنویسی کنید.
او در دبیرستان درس می خواند . او در مزرعه کار می کند.
او نه تنها در دبیرستان درس می خواند , بلکه در مزرعه هم کار می کند.

ما کفش خریدیم . ما لباس خریدیم .
ما نه تنها کفش بلکه لباس هم خریدیم .
۱- من نامه نوشتم . من تکلیف هایم را نوشتم .

۲- او فوتبال بازی می کند . او عضو تیم شنا است .

۳- ما در جشن تولد دوستان شرکت کردیم . ما در جشن عروسی دخترعمویمان شرکت کردیم .

۴- او بستنی دوست دارد . او از آبمیوه خوشش می آید .

۵- من برایش کتاب خریدم . من به او پول دادم .

۶- او از دواخانه دوا خرید . او به مغازه پدرش سر زد .

۷- آنها آدرس را بلد نبودند . آنها مرا سرگردان کردند .

۸- آقای خیری همه چیز را برایم تعریف کرد . آقای خیری مرا به خانه رساند .

۹- کاش آدم شاخک داشت. کاش آدم یک چراغ پرنور داشت.

۱۰- همه بچه ها گفتند قورباغه از کیف من درآمده است. من گفتم قورباغه از کیف من درآمده است.

خواندن بیشتر

من کیستم؟

من موجودی کوچک و لاغر هستم. همه مرا دیده اند و به خوبی می شناسند. لابد می خواهید هر چه زودتر نامم را بدانید ، اما بهتر است ابتدا کمی شرح حال مرا بشنوید و از کارهای من باخبر شوید. یقین دارم می توانید بفهمید من کی هستم. اگر از من بپرسید جای تو کجاست ؟ ، خواهی گفت معمولا در هر جایی که چند نفر در کنار هم هستند ، من هم هستم ؛ در بسیاری از خانه ها ، مغازه ها ، اداره ها ، در کوچه و خیابان و در خیلی جاهای دیگر. من در میان مردم هستم. در خانه ، در اتاق پذیرایی و روی میز ، در جعبه های قشنگ از من نگهداری می کنند. بسیاری از مردم مرا خیلی دوست دارند. آنها از صبح تا شب کار می کنند و مزد می گیرند ، آن وقت پولی را که با زحمت به دست آورده اند ، برای تهیه من خرج می کنند. دوستان من به من علاقه بسیار دارند و حتی یک روز هم نمی توانند دوری مرا تحمل کنند ، اما من با همه آنها دشمنم و به آنها ضرر و زیان می رسانم. آنها به اندازه ای با من مهربان هستند که وقتی به من می رسند ، مرا می بوسند ، اما من آنها را مسموم می کنم . هر کس بیشتر به من علاقه داشته باشد ، دشمنی من با او بیشتر است.

من هر ساله در دنیا ، هزاران نفر از دوستان خود را می کشم. پزشکان خوب می دانند که من قاتلم . آنها بارها نام مرا به عنوان یکی از دشمنان سلامت انسان ها اعلام کرده اند. با آن که خود ، لباس سفید و تمیزی بر تن دارم ، اما همه جا را آلوده می کنم . هر جا که من باشم ، هوا آن چنان کثیف می شود که همه به سرفه می افتند. من نه تنها به دوستان خود زیان می رسانم ، بلکه کسانی را که با دوستان من همکار و هم نشین هستند ، ناراحت می کنم.

دوباره نویسی شده از :

کتاب پنجم دبستان

- متن را چند بار بخوانید.
- متن را خلاصه کنید .

درس چهارم

پرسش های پیش از خواندن

- ۱- تا حالا مچ کسی را گرفته اید ؟ تا حالا کسی مچ شما را گرفته است ؟
- ۲- تا حالا کسی را لو داده اید ؟
- ۳- تا حالا با کسی شوخی کرده اید که مشکل ساز شود ؟
- ۴- تا حالا زیر قولتان زده اید ؟
- ۵- تا حالا با کسی دعوا کرده اید ؟

واژگان و عبارت ها

گیر افتادن	کسی را لو دادن	مچ کسی را گرفتن
بامزه	شوخی کردن	رنگ کسی پریدن
زیر همه چیز زدن	قرار شدن	پشیمان بودن از کاری
شانه	زدن زیر گریه / خنده	چیزی را ثابت کردن
عکس برداشتن	ضبط صوت	دوربین فیلمبرداری
گلاویز شدن با کسی	چیزی را حاشا کردن	صدا برداشتن
دعوا کردن با کسی	حسابی	بزن بزن کردن با کسی
کبود	تن	چیزی را گاز گرفتن
فولاد	آهن	جنس
اقلا	دوچرخه سواری کردن	حرکت کردن
استخوان	کلفت	زره
پوزخند	لاک پشت	سنگ
به کسی شاخ زدن	تیز	شاخ
کسی را نیش زدن	نیش	مار
	در این صورت	جفت

روز بعد که جمعه بود ، مچ کسی را که قورباغه را توی کیفم گذاشته بود ، گرفتم : او ناصر بود که همسایه و همشاگردیم بود. او وسط بازی خودش را لو داد. بعد که دید گیر افتاده ، رنگش پرید و گفت :

” می خواستم یک شوخی بامزه کرده باشم. چه می دانستم برای این کار از مدرسه بیرون می کنند. حالا هم از این کار پشیمانم. “

قرار شد فردا با هم برویم مدرسه و ناصر راستش را به آقای ناظم بگویید ، اما او ، جلوی آقای ناظم زد زیر همه چیز و یک بار دیگر مرا دروغگو معرفی کرد. من هم چون نتوانستم دروغش را ثابت کنم ، از ناراحتی زدم زیر گریه ، اما چه فایده ؟ او هیچ وقت راستش را نگفت و من هیچ وقت نتوانستم برگردم مدرسه . مدرسه ای که آن همه دوستش داشتم. از آن به بعد همیشه فکر می کردم :

” کاش روی شانه هر آدمی یک دوربین فیلمبرداری و یک ضبط صوت بود تا هر کس هر کاری می کرد یا هر حرفی می زد ، عکس و صدایش برداشته می شد ، در این صورت دیگر کسی نمی توانست کاری را که کرده و حرفی را که زده ، حاشا کند. “

عصر ، وقتی ناصر از مدرسه برمی گشت ، با او گلاویز شدم و یک بز بزن حسابی با هم کردیم. ناصر وسط دعوا آنقدر دست و پا و گردنم را گاز گرفت که تا یک ماه جای دندانهایش روی تنم درد می کرد و زرد و کبود و بنفش می شد.

بعد از این دعوا بود که آرزو کردم :

” کاش تمام تنم از جنس آهن و فولاد بود تا دندانهای ناصر روی آن می شکست! “

وقتی برادرم فهمید چه آرزویی دارم ، گفت :

” اگر تن آدم از آهن بود ، آن وقت چطور حرکت می کرد؟ چطور کار می کرد؟ چطور دوچرخه سواری و شنا می کرد؟ و یا حتی چطور دعوا می کرد؟

گفتم :

” آدم اقلا می توانست یک زره کلفت استخوانی یا سنگی مثل لاک لاک پشتها داشته باشد. “

برادرم با پوزخندی گفت :

” اگر من بودم ، می گفتم خوب بود ، آدم یک جفت شاخ تیز هم داشت تا می توانست شاخ بزندا! یا خوب بود مثل مار یک نیش هم داشت تا می توانست دشمن را نیش بزندا! “

گفتم :

” راست می گویی ، آدم هیچ چیز حسابی برای دعوا کردن ندارد. “

تمرینات درک مطلب

* با توجه به متن کدام جمله درست و کدام جمله نادرست است ؟

۱- پسر روز شنبه مچ مقصر را گرفت.

- ۲- یکی از همشاگردی های پسر ناصر را لو داد.
- ۳- پسر ناصر را دوباره دروغگو معرفی کرد.
- ۴- ناصر هیچ وقت راستش را نگفت.
- ۵- پسر عصر جمعه با ناصر دعوا کرد.
- ۶- به نظر پسر آدم هیچ چیز مناسبی برای دعوا کردن ندارد.

• واژه یا واژه هایی که زیر آن ها خط کشیده شده است ، برابر با کدام گزینه است ؟

- ۱- میج کسی را که قورباغه را توی کیف من گذاشته بود ، گرفتم.
 - الف - دست کسی را که داشت قورباغه را توی کیفم می گذاشت ، گرفتم.
 - ب - فهمیدم چه کسی قورباغه را توی کیفم گذاشته است .
 - پ - کسی را که قورباغه را توی کیفم گذاشته بود ، دستگیر کردم.
 - ت - دست کسی را که قورباغه را توی کیفم گذاشته بود ، از کیف بیرون آوردم.

- ۲- بعد که ازش سوال کردم ، جواب نداد.
 - الف - بعد از این که جواب نداد ، ازش سوال کردم.
 - ب - بعد از این که ازش سوال کردم ، جواب نداد.
 - پ - بعدا ، وقتی که ازش سوال کردم ، جواب نداد.
 - ت - بعد جواب نداد ، که ازش سوال کردم.

- ۳- چه می دانستم برای این کار از مدرسه بیرون می کنند.
 - الف - می دانستم برای این کار از مدرسه بیرون می کنند.
 - ب - فکر نمی کردم برای این کار از مدرسه بیرون کنند.
 - پ - تقریبا فکر می کردم برای این کار از مدرسه بیرون کنند.
 - ت - مطمئن بودم برای این کار از مدرسه بیرون می کنند.

- ۴- ناصر زد زیر همه چیز.
 - الف - ناصر همه چیز را قبول کرد.
 - ب - ناصر همه چیز را نگفت .
 - پ - ناصر همه چیز را خراب کرد.
 - ت - ناصر به قولش عمل نکرد.

- به پرسش های زیر پاسخ کامل بدهید .
- ۱- پسر چطوری فهمید که ناصر این کار را کرده است؟

۲- ناصر چرا این کار را کرده بود؟

۳- چرا پسر با ناصر دعوا کرد؟

تمرینات واژگان

- جاهای خالی را با گزینه درست کامل کنید .

۱- سگ دستم را گاز گرفت و تا یک ماه دندانهایش روی دستم درد می کرد.

الف - جای ب - تیزی پ - اندازه ت - زیر

۲- این شلوار از پشم است و برای روزهای سرد مفیدتر است.

الف - شکل ب - اندازه پ - جنس ت - رنگ

۳- اگر کتاب های درسی ات را نمی خوانی ، یک کتاب داستان بخوان.

الف - نسبتا ب - اقلأ پ - اصلا ت - اولأ

۴- اگر این حیوان سمی بود ، می توانست آدم را بکشد.

الف - شاخ ب - زره پ - شاخک ت - نیش

- با واژگان زیر ، جمله های زیر را کامل کنید .

تن - پوزخند - کلفت - جفت

۱- او با شنیدن حرفهای من زد و مرا دروغگو معرفی کرد.

۲- این حیوان می تواند با یک شاخی که روی سرش دارد ، از خودش دفاع کند.

۳- او لباسهایش را از در آورد.

۴- کلاه پشمی سرش را در این هوا ، گرم نگه می داشت.

* با مصدرهای زیر ، جمله های زیر را کامل کنید . (هر جا لازم است ، مصدر را تغییر دهید).

لو دادن - پشیمان بودن - گیر افتادن - شوخی کردن

۱- او در ترافیک و نتوانست به موقع به اداره برسد.

۲- او از کار بدی که کرده بود ، ، بنابراین از معلمش عذرخواهی کرد.

۳- ما قاتل را دیدیم ، ولی او را

۴- او هرگز با کوچکتر از خودش

• دستور

• مانند مثال به پرسش های زیر پاسخ دهید .

- پدرت خیلی ناراحت شد ، چرا به پدرت دروغ گفتی؟

- چه می دانستم این قدر ناراحت می شود. / چه می دانستم پدرم موضوع را می داند و دروغ مرا می فهمد .

۱- معلم خیلی ترسید ، چرا داخل کلاس را نگاه نکرده بودی؟

۲- او از دستت عصبانی شد ، چرا این حرفها را به او زدی؟

۳- آقای ناظم همه چیز را فهمید و ناراحت شد ، چرا راستش را به او نگفتی؟

۴- خیلی ناراحت شد ، چرا با او این شوخی را کردی؟

۵- همه جای بدنش زخمی شده ، چرا با او دعوا کردی؟

۶- تو که خیلی تمرین نکرده بودی ، چرا در مسابقات شرکت کردی؟

۷- تو که آدرس داروخانه را بلد نبودی ، چرا قبول کردی برای مادر بزرگ دوا بخری؟

۸- پدرت از خواب پرید ، چرا سرو صدا کردی؟

۹- پلیس جریمه ات کرد ، چرا از این خیابان رفتی؟

۱۰- خیلی از دستت عصبانی شده بود ، چرا بهش کلک زده بودی؟

• قرار شدن / قرار بودن + (معمولا) حال التزامی

• مانند مثال به پرسشهای زیر پاسخ دهید.

کی با دوستانت به کوه می روی؟

قرار شد / قرار است فردا برویم.

۱- کی از دواخانه داروی کمردرد می خری؟

۲- کی به آقای خیری سر می زنی؟

۳- کی به نانوایی می روی؟

۴- کی کلاسهای ترم جدید شروع می شوند؟

۵- ناظم کی بازجویی از بچه ها را شروع می کند؟

۶- کی از مدرسه بیرونش می کنند؟

۷- ناصر کی راستش را به آقای ناظم می گوید؟

۸- کی با هم بازی می کنید؟

۹- کی به مدرسه برمی گردی؟

۱۰- کی دوچرخه سواری می کنند؟

• ضمیرهایی که به جای مفعول به فعل اضافه می شوند ، در فعل های مرکب معمولاً به قسمت اول اضافه می شوند .

• مانند مثال به پرسشهای زیر پاسخ دهید.
مدرسه ات را خیلی دوست داشتی؟
بله , خیلی دوستش داشتم.

۱- موقع برگشتن پول هایت را گم کردی؟

۲- آنها تو را سرگردان کردند؟

۳- با خوشحالی به آقای خیری سلام کردند؟

۴- کتابهایش را پیدا کرد؟

۵- چراغ خانه اش را روشن می کنی ؟

۶- تلویزیون را خاموش می کنی؟

۷- در کیفش را باز کرد؟

۸- کتابت را در آوردی؟

- ۹- معلم علت حادثه را پیدا کرد؟
- ۱۰- او را از مدرسه بیرون کردند؟
- ۱۱- عکسها را نگاه کردی؟
- ۱۲- او را لو دادند؟
- ۱۳- مار او را نیش زد؟
- ۱۴- آن گاو تو را شاخ زد؟
- ۱۵- برادرت را بیدار کردی؟
- ۱۶- دستش را گرفتی؟
- ۱۷- با چرخهایتان حیاط را دور زدید؟
- ۱۸- بالهایشان را باز کردند؟
- ۱۹- توانستی جهت را تشخیص بدهی؟
- ۲۰- اسباب بازی هایشان را فراموش کرده بودند؟
- ۲۱- مردم خانه هایشان را ول کرده بودند؟
- ۲۲- آن مرد را نگه داشته بودند؟
- ۲۳- چشم هایش را جراحی کرده است؟
- ۲۴- او کفش هایش را واکس می زد .

۲۵- چراغ‌ها را شکستی؟

• مانند مثال، جمله‌های زیر را بازنویسی کنید.
بچه‌ها نمره بدی در امتحان گرفتند، به همین خاطر پدر و مادرشان ناراحت شدند.
- خوب بود بچه‌ها نمره بدی در امتحان نمی‌گرفتند تا پدر و مادرشان ناراحت نمی‌شدند.

۱- رضا با ما نیامد، به همین خاطر خوش نگذشت.

۲- تیم شما بازی را نبرد، به همین خاطر طرفداران تیمتان ناراحت شدند.

۳- برنامه مسافرت به هم خورد، به همین خاطر بچه‌ها خیلی ناراحت شدند.

۴- بنزین ماشینشان تمام شد، به همین خاطر به مهمانی نرسیدند.

۵- به او دروغ گفتیم، به همین خاطر از من ناراحت شد.

۶- پزشک بیماری‌اش را تشخیص نداد، به همین خاطر حالش بدتر شد.

۷- هواپیما تاخیر داشت، به همین خاطر او به کنفرانس نرسید.

۸- شام زیاد خوردم، به همین خاطر نتوانستم بخوابم.

۹- خیلی ورزش کردم، به همین خاطر خسته شدم.

۱۰- با دوستش دعوا کرده بود، به همین خاطر به مهمانی نیامد.

• جمله‌های زیر را مانند مثال بازنویسی کنید.

چی شد جواب نامه‌ات را داد؟ (نوشتن نامه)

- آنقدر برایش نامه نوشتم که / تا بالاخره جواب نامه‌ام را داد.

۱- چی شد تقاضایت را قبول کرد؟ (خواهش کردن)

۲- چی شد بیدار شد؟ (سر و صدا کردن)

۳- چی شد با تو صحبت کرد؟ (زنگ زدن)

۴- چی شد راستش را به تو گفت؟ (قسم دادن)

۵- چی شد مشکل حل شد؟ (صبر کردن)

۶- چی شد رفتارش عوض شد؟ (نصیحت کردن)

۷- چی شد با نظرت موافقت کرد؟ (صحبت کردن)

۸- چی شد سیگار را ترک کردی؟ (بد شدن حال)

۹- چی شد در مسابقه برنده شدی؟ (تمرین کردن)

۱۰- چی شد از کارخانه اخراج شد؟ (کم کاری کردن)

• مانند مثال جمله های زیر را بازنویسی کنید.

به تو کمک می کنم , ولی تو هم باید به من کمک کنی.

- اگر تو به من کمک کنی , آنوقت من هم به تو کمک می کنم .

۱- به او کمک می کنم , ولی باید به خاطر رفتار دیروزش از من معذرت خواهی کند.

۲- به شما کمک می کنم , ولی نباید به کسی چیزی بگویید.

۳- به تو کمک می کنم ، ولی باید دو روز برایم کار کنی.

۴- به او کمک می کنم ، ولی باید با ما مهربان باشد.

۵- به تو کمک می کنم ، ولی باید درسهایت را خوب بخوانی.

خواندن بیشتر

راهنمایی و دبیرستان که می رفتیم ، قبل از این که آوریل برسد ، من و دوستانم برای روز اول آوریل که روز دروغ گفتن است ، نقشه می کشیدیم تا با یک شوخی معلم را شگفت زده کنیم . هر سال برای کشیدن نقشه خیلی فکر می کردیم ، حتی با همکلاسی ها جلسه می گذاشتیم و تصمیم می گرفتیم که چه کار کنیم .

یادم می آید کلاس دوم راهنمایی که بودم ، من و دوستانم تصمیم گرفتیم کاری کنیم که معلم تعجب کند و دیگر درس ندهد . ما قرار گذاشته بودیم اگر معلم سوال ریاضی پرسید و از کسی خواست پای تخته برود و آن را حل کند ، من داوطلب بشوم . بعد در حالی که من دارم مساله را حل می کنم ، یکی از بچه ها با صدای بلند فریاد بزند : " موش ! موش ! موش توی کلاس هست ! " ، آن وقت همه ی بچه ها با هم داد و فریاد کنند و من روی میز معلم بپریم و معلم خیلی تعجب کند و دیگر نتواند درس بدهد و کلاس تعطیل بشود .

همه چیز خوب پیش می رفت . من داشتم مساله را حل می کردم . دوستم فریاد زد و همکلاسی ها هم طبق قرار ، داد و فریاد کردند و من هم پریدم روی میز ، اما معلم فقط چند لحظه تعجب کرد و خیلی زود نقشه ی ما را فهمید .

وقتی همکلاسی ها نگاه عصبانی معلم را دیدند ، فوراً روی صندلی خود نشستند ، اما متأسفانه من روی میز معلم بودم . معلم ، من و کسی را که اول فریاد زده بود ، از کلاس اخراج کرد و بعد به درس دادن ادامه داد ، مثل این که هیچ اتفاقی نیفتاده بود.

* متن را چند بار بخوانید .

* متن را خلاصه کنید .

پرسشهای پیش از خواندن

- ۱- سیستم آموزشی کشورتان از دبستان تا دانشگاه چطوری است؟
- ۲- شما چطور دانش آموزی بودید؟ هر سال قبول می شدید؟
- ۳- قشنگ ترین خاطره تان از دوران تحصیل چیست؟

واژگان و عبارتهای تازه

خاطر بودن	شعبه	شاگرد اول
طبعاً	بنده	مخلص
سیاه سوخته	خشن	هیکل
تعلیمات	کسی را خواستن	
قطعه	چیزی را چاپ کردن	
شوخی داشتن با کسی	محترم	
وزارت فرهنگ	کسی را تشویق کردن	
خوشرویی	با کمال	
عجب!	به خنده	دانشرا
امتیاز	رفیق	عجایب
خدمت	حرف کسی سبز شدن	
هم دندان	اطلاع داشتن از کسی / چیزی	

استادان

... خاطر من است سال اولی که به تهران آمده بودم ، در سال ششم ادبی دبیرستان "رشدیه ی" آن روز و " مروی " امروز ، شاگرد اول شدم . اتفاقاً در شعبه ی طبیعی همان دبیرستان هم دانش آموز دیگری بود به نام " باستانی " که اهل جهرم بود و طبعاً کمی از بنده ی مخلص ، سیاه سوخته تر و خشن هیکل تر . او هم در شعبه ی طبیعی آن دبیرستان شاگرد اول شد . من و او همیشه با هم شوخی داشتیم و من می گفتم : " کاریکاتور ما دو تا همیشه از عکسمان خوشگل تر می شود !"

در آخر سال ، یک روز رئیس مدرسه ، هر دوی ما را خواست و گفت : " چون شاگرد اول شده اید ، هر کدام یک قطعه عکس بیاورید که بدهیم در یک مجله چاپ کنند . "

پیرمردی محترم در اطاق رئیس دبیرستان نشسته بود که بعدها فهمیدم او دکتر فرهمندی ، رئیس تعلیمات وزارت فرهنگ است .

پیرمرد خواست ما را تشویقی کرده باشد ، با کمال خوشرویی پرسید :
- اهل کجا هستید ؟

من گفتم : اهل پاریز سیرجان و او هم گفت : اهل جهرم .
دکتر فرهمندی گفت :

- عجب ، هر دو تا هم اهل جنوب هستید ؟

باز پرسید :

- سال قبل کجا تحصیل می کردید ؟

من گفتم : شاگرد دوم "دانشسرای مقدماتی" بوده ام . جهرمی هم گفت : من هم شاگرد دوم "دانشسرای کشاورزی" جهرم بوده ام .
دکتر گفت : عجیب است ، هر دو دانشسرای بوده اید ..
دوباره پرسید :

- چه امتیازی در دبیرستان داشته اید ؟

من گفتم : "شاگرد اول شعبه ی ادبی" هستم ، و او گفت : من هم "شاگرد اول شعبه ی طبیعی" هستم .

دکتر گفت : باز هم عجیب است !

بالاخره سوال کرد : اسمتان چیست ؟

من گفتم : "باستانی" .

رفیقم گفت : "باستانی !"

دکتر فرهمندی سری تکان داد و به خنده گفت :

- واقعا از عجایب است ! ... هر دو تا اهل جنوب ، هر دو سیاه سوخته ، هر دو

تا دانشسرای ، هر دو تا شاگرد اول و هر دو تا باستانی هستید ... و عجیب تر

آنکه هر دو تا هم برای موزه ی ایران باستان نقص ندارید !!!...

عجب آنکه حرف دکتر درباره ی من سبز شد ، زیرا قبل از خدمت در دانشکده ی ادبیات ، من مدتی در موزه ی ایران باستان کار می کردم !...

اما از رفیق هم نام و هم دندانم دیگر اطلاعی ندارم که او در کجاست و چه می کند ؟...

تمرینات در ک مطلب

- واژه ای که زیر آن خط کشیده شده است ، برابر با کدام گزینه است ؟

۱- تعلیمات اجتماعی نیاز یک جامعه است .

الف - مشکلات ب - قوانین پ - آموزش های ت - موضوعات

۲- او با امتیاز بالایی ، این دوره را تمام کرد .

الف - نمره ی ب - زحمت پ - صبر ت - کلاس

۳- ناظم هر دویشان را خواست تا ببیند چه کسی شیشه ی کلاس را شکسته است .

الف - دوست داشت ب - صدا کرد پ - نگاه کرد ت - لازم داشت

۴- می توانید کارتتان را در یکی از شعبه های این موسسه انجام بدهید ، لازم نیست به

موسسه ی مرکزی بروید .

الف - قسمت های ب - شکل های پ - اتاق های ت - سالن های

• با توجه به متن به پرسش های زیر پاسخ کامل بدهید .

۱- گوینده ی خاطره و آقای باستانی که اهل جهرم بود ، چه شباهت هایی با هم داشتند ؟

۲- چرا می خواستند عکس آنها را در مجله چاپ کنند ؟

۳- آنها چه امتیازاتی در دانشسرا و دبیرستان داشتند ؟

۴- آقای فرهمندی چرا آنها را خواسته بود ؟

تمرینات واژگان

*گزینه ی مناسب را انتخاب کنید .

۱-! همیشه دیر می آمدی ، امروز سر وقت آمدی !

الف - حیف ب - عجب پ - خب ت - کاش

۲- دو از عکس هایم شش در چهار بود و بقیه سه در چهار .

الف - بخش ب - تکه پ - صفحه ت - قطعه

۳- من و او هم هم سن بودیم و هم هم صحبت ، به عبارت دیگر ما
بودیم .

الف - هم کار ب - هم نشین پ - هم دندان ت - هم زمان

• با واژگان زیر ، جمله ها را کامل کنید .

خوشرویی - رفیق - بنده - با کمال - نقص - محترم - خدمت - عجایب -
مخلص - طبعا

۱- معلم شما هستم ، تازه به این مرکز آمده ام .

۲- من و او های قدیمی هستیم . ۲۵ سال است که با هم دوست
هستیم .

۳- خودتان را معرفی کنید: - شما : رضا مرادی .

۴- او مهربانی ، ما را به خانه ی خود دعوت کرد.

۵- بعد از پایان ، در اداره ی آب مشغول به کار شد .

۶- رئیس موسسه ، آدمی بود و همه او را دوست داشتند و
به او احترام می گذاشتند .

۷- این ماشین نسبت به ماشین شما یک دارد . مصرف بنزین این
ماشین بالا است .

۸- او همیشه لبخند به لب دارد . من تا حالا آدمی به او ندیده
ام .

• جمله ی زیر را کامل کنید .

همانطور که پدرم قبلا گفته بود ، من معلم شدم . به عبارت دیگر

• با مصدرهای زیر ، جمله های زیر را کامل کنید .

شوخی داشتن - اطلاع داشتن - تشویق کردن - خاطر بودن

۱- پسرم را که اگر در امتحان قبول شود ، برایش
دوچرخه می خرم .

۲- من از دوستان دوران دبیرستانم هیچ

۳- که گاز را خاموش کند .

۴- او خیلی از دست تو ناراحت است . نباید این حرف ها را به او می زدی ، او که با تو

- با واژگان هم خانواده ی زیر ، جمله ها را کامل کنید .
عجب - عجایب - تعجب - عجب - متعجب - تعجب کردن
- ۱- چیزهایی که دیدم ، خیلی بودند . چیزی نمانده بود از شاخ دریاورم .
- ۲- هوایی ! در این هوا ، بهترین کار ورزش است .
- ۳- همه ی ما بودیم از این که او چطوری این همه کار را یک روزه انجام داده بود .
- ۴- یکی از جهان ، اهرام مصر هستند .
- ۵- او از دیدن این همه ماهی ، حسابی
- ۶- آن که حتی دوستانم هم حرف مرا باور نمی کردند .

- مطلع بودن - اطلاع داشتن - اطلاع دادن - اطلاع یافتن - مطلع - مطلع شدن - مطلع کردن - اطلاعات - به اطلاع کسی رساندن
- ۱- ما درباره ی این موضوع ، خیلی کم است .
 - ۲- هر کسی که از این آدم ، لطفا با این شماره تلفن تماس بگیرد .
 - ۳- ما دیروز که از این به بعد ، کلاس ها ساعت دو بعد از ظهر شروع می شود .
 - ۴- ما هم خبر نداشتیم . تنها آدم رضا بود .
 - ۵- به پدر و مادرش که پسرشان پیدا شده است .
 - ۶- هیچ کس از کارهای خلاف آنها
 - ۷- همه دانشجویان که امتحان آخر ترم روز شنبه برگزار می شود .
 - ۸- ما که به او خبر نداده بودیم ، پس چه کسی او را؟

دستور

- نقل قول غیر مستقیم
 - برای تبدیل نقل قول مستقیم به غیر مستقیم باید چند نکته را رعایت کنیم .
- ۱- صورت بعضی از فعل ها عوض می شود :

- گذشته ساده به گذشته نقلی تبدیل می شود.
- گذشته استمراری به گذشته استمراری نقلی تبدیل می شود.
- گذشته دور به گذشته دور نقلی تبدیل می شود.
- گذشته نقلی و گذشته التزامی تغییر نمی کنند.
- حال اخباری , حال التزامی و آینده تغییر نمی کنند.

۲- بعضی از ضمیرها عوض می شوند :

- ضمیر "من" به ضمیر "او" تبدیل می شود.
- ضمیر "تو" به ضمیر "من" تبدیل می شود.
- ضمیر "او" و "آنها" عوض نمی شوند.
- ضمیر "ما" به ضمیر "آنها" تبدیل می شود.
- ضمیر "شما" به ضمیر "ما" تبدیل می شود.

مثال :

مادر رضا می گفت : " پدرت را در خیابان دیده بودم ."
مادر رضا می گفت (که) پدرم را در خیابان دیده بوده است.

او گفت : " من هر روز کارهایم را به موقع تمام می کردم."
او گفت (که) او هر روز کارهایش را به موقع تمام می کرده است.

تمرین

- جمله های نقل قول مستقیم زیر را به جمله های غیر مستقیم تبدیل کنید.
- ۱- او گفت : " کاش من هم مثل پروانه ها و مورچه ها شاخک داشته باشم."
 - ۲- آقای خیری گفت : " من تو را به خانه می رسانم."
 - ۳- او از آنها پرسید : " من چگونه می توانم خانه ام را پیدا کنم؟"
 - ۴- آقای ناظم پرسید : " تو چرا قورباغه را توی کیفیت گذاشته بودی؟"

۵- ناصر گفت : ” می خواستم یک شوخی بامزه کرده باشم , چه می دانستم برای این کار از مدرسه بیرون می کنند.“

۶- ناصر گفت : ” حالا هم از این کار پشیمانم.“

۷- آقای ناظم گفت : ” من توانستم فکر تو را بخوانم.“

۸- او گفت : ” تو نمی توانی حرفهایی را که زده بودی , حاشا کنی.“

۹- آنها گفتند : ” ما از دعوا کردن بدمان می آمد.“

۱۰- آنها گفتند : ” کارهای شما همه ما را خوشحال کرده بود.“

• مانند مثال به پرسشهای زیر پاسخ دهید.

الف - تو با آنها به نمایشگاه می روی؟

پ - از تو چه پرسید؟

ب - پرسید (که) من با آنها به نمایشگاه می روم؟

۱- الف - امروز عصر چای و شیرینی می خورید؟

پ - از تو چه پرسید؟

۲- الف - پدر و مادرش در روستا زندگی می کردند؟

پ - از تو چه پرسید؟

۳- الف - این جا هر روز میوه و شیرینی می فروشند؟

پ - از تو چه پرسید؟

۴- الف - مغازه ها ساعت ده بسته بودند؟

پ - از تو چه پرسید؟

۵- الف - این همه کتاب را همین امشب می خوانی؟

پ - از تو چه پرسید؟

۶- الف - این بسته را برای من فرستاده بودی؟

پ - از تو چه پرسید؟

۷- الف - شما همیشه مثل هم لباس می پوشیدید؟

پ - از تو چه پرسید؟

۸- الف - کتابها را در کتابخانه می گذاری؟

پ - از تو چه پرسید؟

۹- الف - چقدر پول به من قرض داده بودی؟

پ - از تو چه پرسید؟

۱۰- الف - بچه ها هر روز فوتبال بازی می کردند؟

پ - از تو چه پرسید؟

• با توجه به مثال به پرسشهای زیر پاسخ دهید.

- قرار است خانه یشان را بفروشند؟

- بله , خودشان گفتند (که) مجبورند خانه یشان را بفروشند.

۱- قرار است برای خواهرش پول بفرستد؟

۲- قرار است از این فروشگاه خرید کنند؟

۳- قرار است هر روز ورزش کند؟

۴- قرار است روزها باهم درس بخوانند؟

۵- قرار است همه این کتابها را بخواند؟

۶- قرار است یک هفته به مسافرت برود؟

۷- قرار است در این مسابقات شرکت کنند؟

۸- قرار است خانه یشان را عوض کنند؟

۹- قرار است هر روز کار کند؟

۱۰- قرار است ماشینش را بفروشد؟

• مانند مثال به پرسشهای زیر پاسخ دهید.

- خودت دیدی او دارد شیشه ها را می شکند؟

- نه , ولی همه می گفتند او داشته شیشه ها را می شکسته (است).

۱- خودت دیدی او دارد بچه ها را کتک می زند؟

۲- خودت دیدی او دارد پرنده ها را شکار می کند؟

۳- خودت دیدی او دارد ما را مسخره می کند؟

۴- خودت دیدی او دارد غذا می خورد؟

۵- خودت دیدی او دارد تمرین می کند؟

۶- خودت دیدی او دارد شنا می کند؟

۷- خودت دیدی او دارد با معلم صحبت می کند؟

۸- خودت دیدی او دارد به حرفهای ما می خندد؟

۹- خودت دیدی او دارد به فقیران کمک می کند؟

۱۰- خودت دیدی او دارد کفشهایش را می فروشد؟

* وقتی که بعد از باید / می توان / شاید بتوان / می شود / می شد / شاید بشود ، مصدر کوتاه می آید ، ظاهراً جمله فاعل ندارد ، اما در واقع ، فاعل جمله یا همه است یا هیچ کس . اگر جمله مثبت باشد ، فاعل جمله ، "همه" است و اگر جمله منفی باشد ، فاعل جمله ، "هیچ کس" است ؛ مثال :

باید هنگام خطر ، خونسردی را حفظ کرد .
یعنی : همه باید هنگام خطر ، خونسردی شان را حفظ کنند .

نمی توان این مشکل را حل کرد .
یعنی : هیچ کس نمی تواند این مشکل را حل کند .

تمرین

- با توجه به مثال ، جمله های زیر را تغییر دهید .
همه باید در این کار به دولت کمک کنند .
- باید در این کار به دولت کمک کرد .

۱- هیچ کس نمی تواند این کار را به تنهایی انجام دهد .

۲- همه می توانند گذشته ها را فراموش کنند .

۳- هیچ کس نباید دیگران را اذیت کند .

۴- همه باید به قوانین احترام بگذارند .

۵- هیچ کس شاید نتواند کار را به موقع تمام کند .

۶- همه شاید بتوانند در این مراسم شرکت کنند .

۷- هیچ کس نباید دیگران را مسخره کند .

۸- همه باید بعد از خوردن غذا دندانهایشان را مسواک بزنند .

۹- هیچ کس نمی تواند این همه غذا را بخورد.

۱۰- همه می توانند سیگار را ترک کنند.

خواندن بیشتر

چهارده سالم بود که مجبور شدم در یک دکان جعبه سازی مشغول به کار شوم. وضع مالی خوبی نداشتیم، ولی از بس خواهش کردم، پدرم مجبور شد از دوستان و آشنایان پول قرض بگیرد و برای من دوچرخه بخرد تا بتوانم راحت تر سر کار بروم. روزها با دوچرخه سر کار می رفتم و شب ها خسته و کوفته راهی خانه می شدم. دو ماهی از خرید دوچرخه گذشت. من وقتی به دکان می رفتم، دوچرخه را طوری جاسازی می کردم که هنگام کار یک چشم به دوچرخه داشته باشم و یک چشم به چکشی که روی میخ صندوق ها فرو می رفت.

یک روز آقایی از کنار دکان محل کارم رد می شد، ناگهان رو کرد به من و گفت: " آقا پسر، این دوچرخه مال تو است؟ " گفتم: " بله. " گفت: " این دوچرخه را این جا نگذار، آن را می برند! " گفتم: " کی می برد؟ نه آقا، مواظبم. فردا دوباره آن مرد همین که از کنار دکان رد می شد، باز رو کرد به من و گفت: " آقا پسر، گفتم این دوچرخه را این جا نگذار، آن را می برند. " رو به او کردم و گفتم: " چشم آقا، مواظبم. کسی نمی برد. " سه چهار روزی این طوری گذشت و هر روز او را می دیدم که از دم دکان رد می شد و به من هشدار می داد. من هم همان جواب همیشگی را به او می دادم. تا روزی که باز هم سر و کله آن مرد پیدا شد و با آن تبسم همیشگی رو به من کرد و گفت: " مثل این که تو حرف من را نمی فهمی! چه قدر به تو بگویم چرخت را این جا نگذار، آن را می برند؟ " ناگهان با عصبانیت زیاد رو به او کردم و گفتم: " آخه چطوری؟ " او هم خیلی عادی سوار دوچرخه شد و گفت: " این طوری. " و به سرعت از جلوی چشمانم دور شد. او تند تند رکاب می زد و من ناباورانه به دنبال او می دویدم، ولی فایده ای نداشت و او این طوری چرخ مرا دزدید.

- متن را چند بار بخوانید.
- متن را خلاصه کنید.

پرسش های پیش از خواندن

- ۱- جالب ترین خاطره تان از غذا پختن چیست ؟
- ۲- طرز پختن یکی از غذاهایی را دوست دارید ، چیست ؟
- ۳- جالب ترین خاطره تان از ورزش چیست ؟

واژگان و عبارت های تازه

تندنویسی	خوراک	ممالک
دستور		به گوش کسی خوردن
	دست به چیزی بودن	مختصر
	چیزی را با چیزی قاطی کردن	مرتباً
طرز	هوش	گرامی
به شماره یک		عرض کردن
کشمش		چیزی را به کسی تقدیم کردن
همین که	آنگاه	سپس
آرد	پاشنه	پیاله
عمیق	پف کردن	کف دست
تنگ شدن	جوش شیرین	شانه
چیزی را کوبیدن	کاسه	نفس کشیدن
الك		چیزی را پرتاب نمودن
	چیزی را جمع نمودن	زیر
زرده ی تخم مرغ		چیزی را در کردن
سائیدن	خم شدن	غلتیدن
چیزی را خم کردن		چیزی را چرخ دادن
چیدن	حوله	سرپوش
		تعارف کردن

پختن کیک

در یکی از ممالک اروپا وقتی که به بخش خوراک پزی رادیو رسید ، این جمله به گوش خورد :

شنوندگان گرامی ، امروز می خواهیم طرز پختن یک نوع کیک را به شما یاد بدهیم .

خانم فوراً شوهرش را که تندنویسی می دانست ، صدا کرد . از او خواست که دستور پختن کیک را برایش بنویسد .

شوهرش مثل همه ی تندنویسان ، دستش به قلم و گوشش به رادیو بود ، هوشش را چه عرض کنم .

اتفاقاً یک ایستگاه رادیویی دیگر که با این ایستگاه فاصله ی مختصری داشت ، دستور ورزش می داد ، این دستور هم مرتباً با دستور خوراک پزی قاطی می شد ، لذا وقتی تندنویس آن دستور را نوشت و به خانم خود تقدیم کرد ، خانم اینطور خواند :

به شماره ی یک ، دستها روی شکم ، یک پیاله آرد روی شانه قرار دهید ، مقداری کشمش بریزید بطوری که پاشنه ی پا روی آن قرار گیرد ، همین که کشمش و رنگش تغییر کرد ، پا را بلند کنید ، بعد رویش آب بریزید بطوریکه تا کمرتان بیاید ، این حرکت را شش بار تکرار کنید ، سپس با یک کف دست جوش شیرین ، نفس عمیق بکشید بطوریکه پف کند و حس کنید نفستان تنگ شده است .

به پشت بخوابید . دو تخم مرغ را بشکنید ، پاها را کاملاً به طرف هوا کشیده ، در کاسه بکوبید و آن را به جلو پرتاب نمایید ، بعد یک الک خیلی ریز را روی شکم گذاشته ، پاها را جمع نموده ، به شماره ی پنج ، از بالای الک در کنید .

روی زمین به رو بخوابید و با شکمتان در میان زرده ی تخم مرغ به چپ و راست بغلتید ، تا زرده ی تخم مرغ به همه جا برسد ، موقعی که پاها را باز می کنید ، هر چه بیشتر روغن خوراکی داخلش بزنید ، بهتر است .

کاملاً خم شوید و سعی کنید که دستهایتان روی آتش بماند ، بعد به شماره ی سه ، دستها را بلند کنید ، بگذارید سرد شود . آنگاه هر دو دست را از عقب خوب بسایید .

سر را به طرف جلو برده ، روی آتش یک چرخ بدهید ، بعد آن را به عقب خم کرده ، سرپوش رویش بگذارید که دم کند ، بعد سر را به شماره ی چهار ، قطعه قطعه بریده ، با حوله خشک کنید ، در بشقاب چیده ، به مهمان تعارف کنید .

تمرینات درک مطلب

- واژه ای که زیر آن خط کشیده شده است ، برابر با کدام گزینه است ؟
- ۱- طرز رفتار با کودکان در تربیت آنها مهم است .

الف - شروع ب - آموزش پ - چگونگی ت - یادگیری

۲- اول دستور استفاده از این دستگاه را خوب بخوانید ، سپس آن را روشن کنید .
الف - امر ب - نصیحت پ - سفارش ت - طرز

۳- او پسر شیطونی بود و مرتبا لامپ را خاموش و روشن می کرد .
الف - پشت سر هم ب - یواش یواش پ - کم کم ت - بدون دلیل

۴- یکی از ممالک اروپا از بقیه بیشتر پیشرفت کرده بود .
الف - شاهان ب - کشورهای پ - کارخانه های ت - علوم

تمرینات واژگان

• با واژه های زیر جاهای خالی را پر کنید .

مختصر - تغییر - خوراکی - ممالک

۱- در این برنامه ، طرز پختن یکی از های سنتی را یاد می گیرید .

۲- از پیدا کردن کار تا ازدواج کردنش ، فاصله ی بود .

۳- در بعضی از آسیایی رسم است که داماد و عروس با اسب به خانه ی خودشان می روند .

۴- رنگ و بوی غذا ممکن است به معنی خراب شدن غذا باشد .

• با مصدرهای زیر ، جمله ها را کامل کنید .

پرتاب کردن - عرض کردن - چیدن - تنگ شدن - تقدیم کردن - دانستن

۱- قبلا خدمت شما من از پسر شما هیچ اطلاعی ندارم .

۲- من را ببخش . شیرینی هایی را که توی بشقاب ، ریختم .

۳- برنده ی این مسابقه کسی است که بتواند این سنگ را دورتر

۴- معلم ، رضا را که کامپیوتر ، صدا کرد .

۵- نفسش و به سختی نفس می کشید . او را سریع به بیمارستان رساندیم .

۶- هدیه ای را که برایش خریده بودم ، بهش

- با واژگان هم خانواده زیر ، جمله ها را کامل کنید .
پختن - آشپز - آشپزی - پلوپز - آشپزی کردن

- ۱- او همانطور که ، به موسیقی هم گوش می دهد.
- ۲- بعضی ها معتقدند که یک هنر است .
- ۳- کارهای مربوط به را فقط در آشپزخانه انجام بدهید .
- ۴- این وسیله برنج را آسان کرده است ، اسم این وسیله است .
- ۵- او یکی از قدیمی ترین های دانشگاه بود .

تغییر کردن - تغییر دادن - تغییرات - تغییر یافته

- ۱- انسان همیشه در زندگی با روبرو می شود .
- ۲- شرایط به ضرر همه ماست .
- ۳- او باید سعی کند رفتارش را
- ۴- اگر آب و هوا ، همانجا بمانید و به راهتان ادامه ندهید .

دستور

* "همین که / تا / به محض این که" حروف ربطی هستند که نشان می دهند کار دوم بلافاصله بعد از کار اول انجام می شود . "به محض" ، حرف اضافه است .

تمرین

- با توجه به مثال جمله های زیر را بازنویسی کنید .
همین که رنگ کشمش تغییر کرد ، رویش آب بریزید .
به محض تغییر کردن رنگ کشمش ، رویش آب بریزید .

- ۱- تا سرش را روی بالش می گذارد ، خوابش می برد .
- ۲- همین که سیگارش تمام شد ، سیگار دیگری را روشن کرد .
- ۳- همین که سرد شد ، رویش آرد بریزید .

- ۴- به محض این که رئیس را دیدند ، از جایشان بلند شدند .
- ۵- همین که خوابم را تعریف کردم ، شروع به گریه کرد .
- ۶- تا از دانشگاه فارغ التحصیل شدم ، در یک اداره مشغول به کار شدم .
- ۷- تا یک قاشق از غذا خورد ، حالش بد شد .
- ۸- همین که روغن ریختید ، آن را هم بزنید .
- ۹- همین که مادرش را دید ، از خوشحالی فریاد زد .
- ۱۰- همین که کار را تمام بکنم ، به خانه ام برمی گردم .

- جمله های زیر را مانند مثال ، بازنویسی کنید .
- به محض گرفتن دستش ، از ترس راستش را گفت .
- همین که دستش را گرفتیم ، از ترس راستش را گفت .

- ۱- ما به محض خوابیدن پدرمان ، از خانه خارج می شدیم .
- ۲- او به محض شنیدن صدای مادرش ، زیر میز پنهان شد .
- ۳- آنها به محض شروع شدن کلاس ، ساکت می شدند .
- ۴- به محض خواندن کتاب ، خوابش می گرفت .
- ۵- به محض خوردن این غذا ، دلشان درد می گیرد .
- ۶- به محض بستن در ، یادم آمد که کلید را در خانه جا گذاشته ام .

- ۷- به محض گذاشتن گوشی ، یادم آمد که آدرسش را نپرسیده ام .
- ۸- به محض بلند شدن صدای خرو پفش ، توی گوش هایم پنبه گذاشتم .
- ۹- به محض تغییر کردن رنگ کشمش ، رویش آب بریزید .
- ۱۰- به محض بلند شدن از جایش ، سرش به چارچوب پنجره خورد.

- مانند مثال ، جمله های زیر را کامل کنید .
- آرام آرام راه بروید ، طوری که هیچ کس صدای پایتان را نشنود .

- ۱- لطفا آرام تر حرف بزنید ، طوری که
- ۲- آستین پیراهنم پاره شده است ، آن را بدوز ، طوری که
- ۳- کاملاً خم شوید ، طوری که دستهایتان
- ۴- آنها حسابی مرا کتک زده بودند ، طوری که
- ۵- من خیلی خوب بازی می کردم ، طوری که

- مانند مثال جمله های زیر را بازنویسی کنید .
 - راه بروید ، طوری که هیچ کس صدای پایتان را نشنود .
 - طوری راه بروید ، که هیچ کس صدای پایتان را نشنود .
- ۱- با او حرف زدم ، طوری که تمام حرف هایم را باور کرد .
 - ۲- دستش رنگی شده بود ، طوری که با آب و صابون هم پاک نمی شد .
 - ۳- پایم درد می کرد ، طوری که نمی توانستم یک قدم راه بروم .
 - ۴- از کلاس می رفتیم بیرون ، طوری که معلم نمی فهمید .
 - ۵- با ماشینش به دیوار زده بود ، طوری که ماشینش قابل تعمیر نبود .

خواندن بیشتر

چند سال پیش که برای خرید خانه ، نیاز به پول داشتم ، تصمیم گرفتم مغازه به ارث مانده از پدرم را که در زادگاهش بود ، بفروشم ، به همین خاطر در اولین فرصت به آن شهر سفر کردم.

مغازه را اجاره داده بودم و مستاجر آن وقتی فهمید قصد فروش آن را دارم ، تصمیم گرفت آن را بخرد.

وقتی برای فروش مغازه به دفترخانه رفتیم ، متوجه شدیم که سند مغازه در دفترخانه گم شده است. چند روزی در آن شهر ماندم ، ولی سند پیدا نشد که نشد. حسابی عصبانی شده بودم . بالاخره تصمیم گرفتم به شهر محل سکونت برگردم ، ولی شب آخری که در آن شهر بودم ، خواب دیدم پدرم آمده و جلوی مغازه نشسته است. از او پرسیدم " این جا چه کار می کنی ؟" پدرم گفت : " سند مغازه را برایت آورده ام ."

شاید باور نکنید ، ولی صبح که از خواب بیدار شدم ، از دفترخانه به من خبر دادند که سند پیدا شده است. وقتی از دفتردار پرسیدم از کجا آن را پیدا کردی ، گفت : " یک خودکار آلمانی دارم که برادرم از خارج برایم فرستاده است . صبح که خودکارم را به دست گرفتم تا کارم را شروع کنم ، خودکار از دستم افتاد و از لای تخته های کف اتاق افتاد توی زیرزمین . مدتی بود که در زیرزمین را به خاطر استفاده نکردن از آن دیوار کشیده بودند ، اما من چون خودکارم را خیلی دوست داشتم ، کارگر آوردم و دیوار را خراب کردم و به داخل زیرزمین رفتم . وقتی خواستم خودکارم را بردارم ، دیدم جعبه ای در گوشه زیرزمین افتاده که پر از کاغذهای قدیمی است. وقتی نگاهی به کاغذها انداختم ، دیدم سند مغازه هم آن جا است.

باورم نمی شد . از خوشحالی نمی دانستم چه کار باید بکنم

- متن را چند بار بخوانید .
- متن را خلاصه کنید .

پرسش های پیش از خواندن

- ۱- نظر شما در مورد کار کردن زنان در بیرون از خانه چیست ؟
- ۲- در کشور شما در گذشته زنان در بیرون از خانه کار می کردند یا نه ؟ چرا الآن کار می کنند ؟

واژگان و عبارتهای تازه

تا	به سر کردن	بیرون زدن
سراغ کسی رفتن	گل گفتن و گل شنیدن	
مرتب	به کسی نصیحت کردن	رسیدگی کردن به چیزی
رسیدن به چیزی	کارد می زدی ، خونش در نمی آمد	
بلا	بلا به سر کسی آوردن	
مسلمان نشنود ، کافر نبیند .	درست و حسابی	
داد و بیداد	داد و بیداد راه انداختن	
طناب	چار چوب	جیغ و داد
ماجرا	کسی را راضی کردن	بند
از شما بعید است .	لا اقل	
دل کسی به حال کسی سوختن	با	
خیال	زار زار اشک ریختن	
محکم کاری	عیب	بیش از حد
احتیاط کردن	اطرافیان	

کار از محکم کاری عیب نمی کند .

یکی بود ، یکی نبود . ملانصرالدین نامی بود که تا از خانه اش خارج می شد ، زنش چادر به سر می کرد و از خانه می زد بیرون . می رفت سراغ دوست و آشنا و در و همسایه تا با هم گل بگویند و گل بشنوند . ظهر که می شد ، ملا خسته از کار برمی گشت و کمی هم منتظر می ماند تا همسرش به خانه برگردد . نه آب خنکی ، نه غذایی ، نه خانه ی مرتبی و... چند بار ملا به زنش نصیحت کرد که این قدر این طرف و آن طرف نرود و در خانه بماند و به کارهای خانه رسیدگی کند ، اما این حرف ها به گوش زنش نرفت که نرفت . عاقبت یک روز با زنش دعوا کرد و گفت : من که نمی توانم همیشه توی خانه بمانم تا تو به

کارهای خانه بررسی . اگر یک بار دیگر بدون اجازه از خانه بیرون بروی ، بلایی به سرت می آورم که مسلمان نشنود ، کافر نبیند .

فردای آن روز باز هم ملانصر الدین صبح زود از خانه خارج شد تا به سر کارش برود . مطمئن بود که زنش دیگر از خانه خارج نمی شود . وقتی ظهر به خانه برمی گشت ، با خودش گفت : خوب است ، لاقل امروز ناهاری درست و حسابی می خوریم . این چند روز گذشته که خانم خانه نبوده تا غذایی برای ما آماده کند .

ملا وقتی وارد خانه شد ، با صدای بلند گفت : سلام ، ناهار چی داریم ؟
اما جوابی نشنید ..

زن او این بار هم مثل همیشه از خانه رفته بود تا دوستان و آشنایانش را ببیند . ملا خیلی عصبانی شد . کارد می زدی خونش در نمی آمد . منتظر ماند تا زنش برگردد . زنش که به خانه برگشت ، داد و بیدادی راه انداخت که همه ی همسایه ها باخبر شدند . آخر سر هم طنابی آورد و یک سر آن را به پای زنش و سر دیگرش را به چارچوب در محکم بست . جیغ و داد زنش که بلند شد ، همسایه ها آمدند و توی خانه ی ملا جمع شدند و گفتند : جناب ملا ! این کارها یعنی چه ؟ از شما بعید است !

ملا تمام ماجرا را برای همسایه هایش تعریف کرد . هر کدام از همسایه ها حرفی زد و سعی کرد ملا را راضی کند که بند از پای زنش باز کند . اما ملا به حرف هیچ کس گوش نداد . بالاخره یکی از همسایه ها که دید ملا خیلی عصبانی است ، زنش هم زار زار اشک می ریزد ، دلش به حال همسر ملا سوخت و گفت : لاقل حالا پای او را باز کن . خودت که توی خانه هستی و او با بودن تو از خانه بیرون نمی رود .

ملا گفت : درست است . اما این طوری خیالم راحت تر است . کار از محکم کاری عیب نمی کند .

و از آن به بعد ، هر وقت کسی بیش از حد احتیاط کند و به همین دلیل دیگران به او اعتراض کنند ، در جواب اعتراض دیگران خواهد گفت که کار از محکم کاری عیب نمی کند .

تمرینات درک مطلب

- با توجه به متن ، کدام جمله درست و کدام نادرست است ؟
 - ۱- زن ملا برای کمک به دوستان ، آشنایان و همسایه ها هر روز از خانه بیرون می رفت .
 - ۲- زن ملا هیچ وقت به کارهای خانه نمی رسید .

- ۳- زن ملا برای بیرون رفتن از خانه از ملا اجازه نمی گرفت .
- ۴- بعد از این که ملا با زنش دعوا کرد ، زن ملا از خانه بیرون نرفت .
- ۵- ملا بعد از این که به خانه برگشت ، زنش کتک زد .
- ۶- همسایه ها از جیغ و داد زن ملا ، توی خانه ملا جمع شدند .
- ۷- ملا راضی شد بند از پای زنش باز کند .
- ۸- ملا برای این که زنش دوباره از خانه بیرون نرود ، پاهای او را به چارچوب در بسته بود .

• واژه یا واژه هایی که زیر آنها خط کشیده شده است ، برابر با کدام گزینه است؟

۱- با محکم کاری ، درصد موفقیت شما بیشتر می شود .

الف - احتیاط ب - پرکاری پ - کار سخت ت - تلاش

۲- او به تنهایی نمی تواند به همه ی کارها برسد ، باید به او کمک کرد .

الف - یاد بگیرد ب - رسیدگی کند پ - موفق شود ت - دقت کند

۳- هر کدام را که دوست دارید ، بردارید .

الف - هر چقدر ب - همه پ - هر چیزی ت - هر یک

• به پرسش های زیر پاسخ کامل بدهید .

۱- چرا ظهر که ملا به خانه اش بر می گشت ، نه غذایی بود ، نه خانه ی مرتبی؟

۲- ملا روز بعد از این که با زنش دعوا کرد ، چه خیال کرد؟

۳- چرا به ملا کارد می زدی ، خونس در نمی آمد؟

۴- چرا همسایه ها توی خانه ی ملا جمع شدند؟

۵- چرا ملا پاهای زنش را بسته بود؟

- جمله های زیر را با اصطلاحات و ضرب المثل ها کامل کنید .
- ۱- چرا سر و صورتت خونی است ؟ کی این ؟
- ۲- دیشب مهمانی خیلی خوش گذشت. همه ی دوستان قدیمی ام را دیدم و
- ۳- اگر کاری را که می گویم ، انجام ندهی ، بلایی به سرت می آورم که
- ۴- هیچ فکر نمی کردم تو به من دروغ بگویی ،

واژگان

- با واژه های زیر ، جمله ها را کامل کنید .
- با - سر - اطرافیان - لا اقل - بیش از حد - آخر سر - عیب - ماجرا
- ۱- هیچ یک از به او کمک نکرد ، چون همه از دست او عصبانی بودند .
- ۲- هر کس بخورد ، دل درد می گیرد .
- ۳- چند نفر به تو کمک می کنند ، بودن آنها ، تو به کمک من نیاز نداری .
- ۴- بعد از این که آماده شد ، آن را توی بشقاب بچینید و به مهمان تعارف کنید .
- ۵- این موتور این است که خیلی دود می کند .
- ۶- تعریف کن بینم چه اتفاقی افتاده است . همه ی را از اول تا آخر بگو !
- ۷- دو طناب را به یک سنگ بزرگ محکم بستم .
- ۸- حالا که درباره ی مسافرت چیزی نمی گویی ، بگو کی از مسافرت برگشتی ؟

- با مصدرهای زیر ، جمله ها را کامل کنید .
- راضی کردن - احتیاط کردن - اعتراض کردن - به سر کردن
- ۱- دامنش را پوشید ، روسری اش را ، کفش هایش را به پا کرد و از خانه بیرون رفت .
- ۲- خیلی تلاش کردیم او را با ما به اصفهان بیاید ، ولی قبول نکرد .

- ۳- او همیشه دیر می آمد ، پس همه ی بچه های تیم به او
 ۴- وقتی که از خیابان رد می شوی ، با ماشین ها تصادف نکنی !

• با واژگان هم خانواده ی زیر ، جمله ها را کامل کنید .
 اعتراض - اعتراض کردن - معترض - اعتراضات

- ۱- هیچ کس از رفتار او خوشش نمی آمد و همیشه دیگران به رفتار او
 ۲- او هنوز جوابی به ما نداده است .
 ۳- یکی از همسایه ها ، اعتراض به صدای بلند تلویزیون شما است .
 ۴- آنها همیشه هستند و هیچ کاری را قبول ندارند .

دستور

جمله مجهول

به فعلهای زیر دقت کنید.

چیزی را خوردن آنها همه غذاها را خورده بودند.

چیزی را دریافت کردن ما همه بسته ها را دریافت می کردیم.

چیزی را گفتن آنها همه مطالب را گفتند.

• فعلهای بالا , مفعول با "را" دارند.

در جمله های بالا, برای مجهول کردن :

۱- "را" را حذف می کنیم.

۲- مفعول را در اول جمله می نویسیم.

۳- "اسم مفعول" فعل را می نویسیم.

• برای نوشتن "اسم مفعول" , به ستاک گذشته هر فعل , "ه" اضافه می کنیم.
 مانند: دیده / رفته / خورده

۴- بعد از "اسم مفعول" , فعل "شدن" را به زمان فعل جمله معلوم صرف می کنیم.

۵- برای نوشتن فاعل می توانیم از " توسط / به وسیله " استفاده کنیم.

مجهول جمله های بالا :

همه غذاها خورده شده بودند. / شده بود. / همه غذاها توسط آنها خورده شده بودند.

همه بسته ها توسط ما دریافت می شد.

- در فعل های مرکبی که با فعل " کردن " ساخته شده اند , در جمله مجهول , اسم مفعول " کرده " حذف می شود.
- همه مطالب توسط آنها گفته شدند. / گفته شد.

• به فعلهای زیر دقت کنید :

استفاده کردن از چیزی = چیزی را استفاده کردن

کمک کردن به کسی = کسی را کمک کردن

فعلهای بالا و فعلهایی مثل آن ها با حروف اضافه هم به کار می روند.

- همانگونه که دیدیم بعضی از فعلها ممکن است به جای " را " , حرف اضافه داشته باشند.

مثال :

آنها از همه امکانات استفاده نکرده بودند.

حرف اضافه

مجهول : از همه امکانات استفاده نشده بود.

او به مردم خیلی کمک می کرد.

حرف اضافه

مجهول : به مردم خیلی کمک می شد.

تمرین

• جمله های زیر را مجهول کنید.

۱- برای مادر بزرگم دوای کمردرد خریدم.

۲- آدرس را از چند نفر پرسیدند.

- ۳- آقای خیری دستم را گرفت .
- ۴- چراغ سر در خانه مان کوچه را روشن کرده بود.
- ۵- آنها این اتفاق را فراموش کرده بودند.
- ۶- معلم درس فارسی را شروع کرده بود.
- ۷- در کیفم را باز می کردم.
- ۸- او کتابهایش را پاره کرده بود .
- ۹- آقای ناظم آب را روی صورت معلم پاشید.
- ۱۰- ناظم از بچه ها بازجویی می کرد.
- ۱۱- ناظم علت حادثه را پیدا کرده بود.
- ۱۲- صفحه تلویزیون فکر آدم را نشان می داد.
- ۱۳- من را از مدرسه اخراج کردند.
- ۱۴- مچ گناهکار را گرفتند.
- ۱۵- او مرا دروغگو معرفی کرده بود.
- ۱۶- دروغش را ثابت کردم.
- ۱۷- با دوربین عکس او را برداشتیم.
- ۱۸- او همه حرفهای مرا حاشا کرده بود.

۱۹- ناصر دست و پا و گردنم را گاز گرفت.

۲۰- بچه ها همیشه آنها را با هم اشتباه می گرفتند.

۲۱- اصلا به هیچ کاری رسیدگی نمی کردند.

۲۲- تا حالا بلاهای زیادی به سرشان آورده ایم.

۲۳- غذای خوشمزه ای برای شوهرش آماده کرده بود.

۲۴- بعد از مسابقه ، تماشاگران داد و بیداد راه انداختند.

۲۵- ما هیچ کدام از همسایه ها را خبر نکرده بودیم .

۲۶- تمام ماجراها را برای ما تعریف می کردند .

۲۷- ما او را به این کار راضی می کنیم .

۲۸- هیچ کس بند را از پای او باز نکرده بود .

۲۹- تا حالا کسی به او اعتراض نکرده است .

۳۰- او طناب را محکم به دست و پایم بسته بود .